

## عربی. زبان قرآن (۳)

رشته‌های علوم تجربی، ریاضی و فیزیک

پایه دوازدهم

دوره دوم متوسطه

کتاب از:

منصوره خوشخو

سال تحصیلی ۱۴۰۰ - ۱۳۹۹

با نگر داشتن دکمه کنترل و کلیک روی نام کانال با ما باشید :

کانال أَحَبُّ الْعَرَبِيَّةِ





## الفهرس

	<b>المقدمة</b>
۳	<b>الدرس الأول الدين والتدين</b>
۴	المعجم
۵	حوال النص
۵	إعلموا - معاني الحروف المشبهة بالفعل و لا النافية للجنس
۸	التمارين
۱۳	البحث العلمي
۱۴	<b>الدرس الثاني مكة المكرمة و المدينة المنورة</b>
۱۵	المعجم
۱۶	حوال النص
۱۷	إعلموا - أحوال (قيد حالت)
۱۹	التمارين
۲۴	<b>الدرس الثالث الكتب طعام الفكر</b>
۲۶	المعجم
۲۶	حوال النص
۲۸	إعلموا - الاستثناء و أسلوب الحصر
۳۱	التمارين
۳۷	<b>الدرس الرابع الفرزدق</b>
۳۹	المعجم
۳۹	حوال النص
۴۰	إعلموا - المفعول المطلق
۴۲	التمارين
	<b>المعجم</b>

## الدَّرْسُ الْأَوَّلُ بَرَكْد

﴿... أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا﴾ یونس: ۱۰۵

با یکتاپرستی به دین روی آور.

﴿الدِّينُ وَالتَّوَكُّلُ دِينٌ وَدِينَدَارِي﴾

التَّوَكُّلُ فِطْرِيٌّ فِي الْإِنْسَانِ. وَ التَّوَكُّلُ يَقُولُ لَنَا :

دینداری در انسان ذاتی و فطری است. و توکل به ما می‌گوید:

لَا شَعْبَ مِنْ شُعُوبِ الْأَرْضِ إِلَّا وَ كَانَ لَهُ دِينٌ وَ طَرِيقَةٌ لِلْعِبَادَةِ.

هیچ ملتی از ملت‌های زمین نیست (هیچ نسل و نژادی از مردم زمین نیست) مگر اینکه برای عبادت دین و روشی داشته باشد(دارد).

فَالْآثَارُ الْقَدِيمَةُ الَّتِي اِكْتَشَفَهَا الْإِنْسَانُ، وَ الْحَضَارَاتُ الَّتِي عَرَفَهَا مِنْ خِلَالِ الْكِتَابَاتِ وَ النَّقُوشِ وَ الرَّسُومِ وَ التَّمَاثِيلِ ، تُؤَكِّدُ

اهتمام الإنسان بالدين

پس آثار کهنی که انسان آنها را کشف کرده، و تمدن‌هایی که آنها را در خلال نوشته‌ها (کتیبه‌ها) و کنده‌کاری‌ها (نگاره‌ها) و نقاشی‌ها و تندیس‌ها(پیکره‌ها، مجسمه‌ها) شناخته است، بر توجه انسان به دین تاکید می‌کند.

وَ تَدُلُّ عَلَيَّ أَنَّهُ فِطْرِيٌّ فِي وُجُودِهِ؛ وَلَكِنَّ عِبَادَاتِهِ وَ شَعَائِرَهُ كَانَتْ خُرَافِيَّةً؛ مِثْلَ تَعَدُّدِ الْأَلِهَةِ وَ تَقْدِيمِ الْقَرَابِينِ لَهَا لِكَسْبِ رِضَاهَا وَ تَجَنُّبِ شَرِّهَا.

و بر اینکه این(دینداری) در وجودش (وجود انسان) ذاتی است، دلالت می‌کند؛ ولی عبادت‌ها و مراسم (آیین‌هایش) خرافی بود؛ مانند چند خدایی (تعدد خدایان) و پیشکش کردن قربانیان به آنها (به خدایان) برای به دست آوردن خشنودی آنها و دوری از بدی‌شان.

وَ أَزْدَادَتْ هَذِهِ الْخُرَافَاتُ فِي أَدْيَانِ النَّاسِ عَلَيَّ مَرَّ الْعُصُورِ. وَلَكِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَتْرِكِ النَّاسَ عَلَيَّ هَذِهِ الْحَالَةَ؛ فَقَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

در گذر زمان این خرافه‌ها در دین‌های [ادیان مختلف] مردم افزایش یافت. ولی خدای- پر برگت و بلند باد نام او- مردم را در این حالت رها نساخت؛ پس(قطعاً) در کتاب با کرامتش فرموده است:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ آلیامه: ۳۶

آیا انسان گمان می‌کند(می‌پندارد) بیهوده و پوچ رها می‌شود؟!

لِذَلِكَ أَرْسَلَ إِلَيْهِمُ الْأَنْبِيَاءَ لِيُبَيِّنُوا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ وَ الدِّينَ الْحَقَّ.

بدین سبب پیامبران را به سوی‌شان فرستاد تا راه راست و دین حق را آشکار کنند. (توضیح دهند)

وَ قَدْ حَدَّثَنَا الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ عَنْ سِيرَةِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ صِرَاعِهِمْ مَعَ أَقْوَامِهِمُ الْكَافِرِينَ.

و قرآن کریم درباره روش و کردار پیامبران درود بر آنها باد و کشمکش و درگیری آنها با اقوام کافرشان با ما سخن گفته است.

وَلَنَذْكُرَ مَثَلًا لِّإِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي حَاوَلَ أَنْ يَنْقِذَ قَوْمَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ.

و باید یاد کنیم مثالی را ابراهیم خلیل درود بر او باد را که تلاش کرد مردمش را از عبادت بت‌ها نجات دهد.

فَفِي أَحَدِ الْأَعْيَادِ لَمَّا خَرَجَ قَوْمُهُ مِنْ مَدِينَتِهِمْ، بَقِيَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَحِيدًا، فَحَمَلَ فِئَاسًا، وَكَسَرَ جَمِيعَ الْأَصْنَامِ فِي الْمَعْبَدِ إِلَّا الصَّنَمَ الْكَبِيرَ،

پس در یکی از عیدها، وقتی قومش از شهر خود بیرون رفتند، ابراهیم درود بر او باد تنها ماند، پس تبری را برداشت، و همه بت‌ها بجز بت بزرگ را در معبد (پرستشگاه) شکست،

ثُمَّ عَلَّقَ الْفِئَاسَ عَلَى كَتِفِهِ وَتَرَكَ الْمَعْبَدَ.

سپس تیر را بر دوش او (بت بزرگ) آویخت و پرستشگاه را ترک کرد.

وَلَمَّا رَجَعَ النَّاسُ، شَاهَدُوا أَصْنَامَهُمْ مُكْسَرَةً، وَظَنُّوا أَنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ الْفَاعِلُ، فَأَحْضَرُوهُ لِلْمُحَاكَمَةِ وَسَأَلُوهُ:

و وقتی مردم برگشتند، بت‌های خود را شکسته دیدند، و گمان کردند که ابراهیم درود بر او باد همو این کار را کرده است (کننده کار است)، پس او را برای دادگاهی کردن (محاکمه) احضار کردند (آوردند) و از او پرسیدند:

﴿... أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا يَا إِبْرَاهِيمُ؟﴾<sup>الأنبياء: ۶۲</sup> ای ابراهیم، آیا تو این کار را با خدایان ما انجام دادی؟

فَأَجَابَهُمْ: لِمَ تَسْأَلُونَنِي؟! اسْأَلُوا الصَّنَمَ الْكَبِيرَ.

پس به آنها پاسخ داد: چرا از من می‌پرسید؟! از بت بزرگ پرسید.

«بَدَأَ الْقَوْمُ يَتَهَامَسُونَ: «إِنَّ الصَّنَمَ لَا يَتَكَلَّمُ؛ إِنَّمَا يَقْضِي إِبْرَاهِيمُ الْاسْتِهْزَاءَ بِأَصْنَامِنَا».

مردم شروع به پیچ پیچ کردند: قطعاً بت سخن نمی‌گوید، ابراهیم فقط قصد دارد بت‌های ما را مسخره کند.

و هُنَا ﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ﴾<sup>الأنبياء: ۶۸</sup> و در اینجا گفتند: او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید.

فَقَدَّ فَوْهُ فِي النَّارِ، فَأَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهَا.

پس او را در آتش انداختند، و خداوند او را از آن (آتش) نجات داد.

### المعجم برگرد

أَحْضَرُ: آورد، حاضر کرد	حَرَّقَ: سوزاند	الْقَرَابِين: قربانی‌ها «مفرد: الْقَرْبَان»
الْأَصْنَام: بت‌ها «مفرد: الصنم»	الْحَنِيف: یکتاپرست	الْكَتِف، الْكَتِف: شانه «جمع: الأكتاف»
أَقَمَ وَجْهَكَ: روی بیاور (ماضی: أقام/ مضارع: يُقِم)	السَّدى: بیهوده و پوچ	كَسَرَ: شکست
بَدَّوْا يَتَهَامَسُونَ: شروع به پیچ پیچ کردند(ماضی: تَهَامَسَ / مضارع: يَتَهَامَس)	السَّيرَة: روش و کردار، سرگذشت	الْغُفُوش: کنده‌کاری‌ها، نگاره‌ها «مفرد: الْغُفُوش»
الْتَجَنَّبَ: دوری کردن (ماضی: تَجَنَّبَ / مضارع: يَتَجَنَّب)	الشَّعَائِر: مراسم	
	الْصَّرَاع: کشمکش = الّنزاع ≠ السّلم	
	عَلَّقَ: آویخت	
	الْفِئَاسُ: تیر «جمع: الْفِئُوس»	



## 📖 حَوْلَ النَّصِّ بَرِّگَرِد

- ✓ x
- .....✓..... ۱. كَانَ الْهَدَفُ مِنْ تَقْدِيمِ الْقَرَائِنِ لِلْآلِهَةِ كَسَبَ رِضَاهَا وَ تَجَنَّبَ شَرَّهَا.
- .....x..... ۲. عَلَّقَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْفَأْسَ عَلَى كَتِفِ أَصْغَرِ الْأَصْنَامِ.
- .....x..... ۳. لَمْ يَكُنْ لِبَعْضِ الشُّعُوبِ دِينٌ أَوْ طَرِيقَةٌ لِلْعِبَادَةِ.
- .....✓..... ۴. الْأَثَارُ الْقَدِيمَةُ تُؤَكِّدُ اهْتِمَامَ الْإِنْسَانِ بِالدِّينِ.
- .....✓..... ۵. إِنَّ التَّدِينِ فَطْرِيٌّ فِي الْإِنْسَانِ.
- .....✓..... ۶. لَا يَتْرُكُ اللَّهُ الْإِنْسَانَ سَدَى.

## 📖 اِعْلَمُوا بَرِّگَرِد

### مَعَانِي الْحُرُوفِ الْمَشْبَهَةِ بِالْفِعْلِ، وَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ

۱- الْحُرُوفُ الْمَشْبَهَةُ بِالْفِعْلِ

با معانی دقیق حروف پُرکاربرد « **إِنَّ، أَنْ، كَانَ، لَكِنْ، نَيْتٌ، لَعَلَّ** » آشنا شوید.

📖 **إِنَّ:** جمله پس از خود را **تأکید می‌کند** و به معنای «قطعاً، همانا، به درستی که، بی‌گمان» است؛ مثال:

﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ التَّوْبَةِ: ۱۲۰ بی‌گمان خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.

📖 **أَنَّ:** به معنای «که» است و دو جمله را به هم پیوند می‌دهد؛ مثال:

﴿قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ الْبَقَرَةِ: ۲۵۹ گفت می‌دانم که خدا بر هر چیزی تواناست.

نکته: «**أَنَّ**» هیچوقت اول جمله نمی‌آید.

✓ معمولاً «**لَئِنَّ**» به معنای «**زیرا، برای اینکه**» است؛ مثال:

پرسش: لماذا ما سافرت بالطائرة؟ پاسخ: لأنَّ بطاقة الطائرة غالية.

چرا با هواپیما سفر نکردی؟ زیرا بلیط هواپیما گران است.

📖 **كَأَنَّ:** به معنای «**گویى**» و «**مانند**» است؛ مثال:

﴿كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ﴾ الرَّحْمَنِ: ۵۸ آنان مانند یاقوت و مرجاند.

**كَأَنَّ** إرضاء جميع الناس غاية لا تُدرَك. **گویى** خشنود ساختن همه مردم، هدفی است که به دست آورده نمی‌شود.

📖 **لَكِنَّ:** به معنای **ولی** و برای کامل کردن پیام و برطرف کردن ابهام جمله قبل از خودش است؛ مثال:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ الْبَقَرَةِ: ۲۴۳

بی‌گمان خدا دارای بخشش بر مردم است **ولی** بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند.

<sup>۱</sup> لَمْ يَكُنْ = ما كان (نبود) معادل ماضی منفی / ل اول جمله اسمیه به معنای دارد / لَمْ يَكُنْ ل = ما كان ل (نداشت)

<sup>۲</sup> برای تأکید: إِنَّ / برای ربط: أَنْ / برای تشبیه: كَأَنَّ / اگر خبرش جامد باشد به معنی «مانند» و اگر خبر آن فعل یا مشتق وصفی باشد، به معنای «گویى». / برای استدراک و رفع ابهام جمله ماقبل و تکمیل پیام: لَكِنَّ / برای تمنی و آرزو: لَيْتَ / برای ترجی و امید: لَعَلَّ

📖 **لَيْتَ:** به معنای «کاش» و بیانگر آرزوست و به صورت «یا لَیْتَ» هم به کار می‌رود؛ مثال:  
 ﴿وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾<sup>٤٠</sup> و کافر می‌گوید ای کاش من خاک بودم!

📖 **لَعَلَّ:** یعنی «شاید» و «امید است»؛ مثال:  
 ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا \* عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾<sup>٣</sup> الزَّخْرَفُ:  
 بی‌گمان ما قرآن را به زبان عربی قرار دادیم امید است شما خرددورزی کنید.

\* الَّفُرَّانُ: خواندن / عَقَلَ: خردورزی کرد / لیت و لعلّ + فعل مضارع = معادل مضارع اخباری یا مضارع التزامی / لیت+ ماضی = بر اساس سیاق جمله ماضی معنا می‌کنیم (حالا یا ماضی ساده یا ماضی بعید یا ماضی استمراری)

⚠️ **تذکر مهم:** در ترجمه صحیح باید به سیاق عبارت توجه کرد.  
 ترجمه هنر و علم است و باید ذوق و سلیقه مترجم همراه توانمندی‌های زبانی مانند شناخت ویژگی‌های زبان مبدأ و مقصد باشد.

### که اخبر نفسك (۱): ترجمه هاتین الایتین الکریمتین.

۱- ﴿فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>٥٦</sup> آروم: اکنون روز رستاخیز است، ولی شما خودتان نمی‌دانستید! (فولادوند) و این، روز قیامت است و شما نمی‌دانسته‌اید. (آیتی) / اکنون روز رستاخیز است، اما شما نمی‌دانستید! (مکارم)

۲- ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بِنِيبَانٍ مَرصُوصٍ﴾<sup>٤</sup> الصَّف: بی‌گمان خداوند کسانی را صاف در صف در راه او می‌جنگند، دوست می‌دارد؛ گویی ایشان ساختمانی استوارند.<sup>۳</sup>

\* الْبَعْثُ: رستاخیز / الْبِنِيبَانُ الْمَرصُوصُ: ساختمان استوار

### ۲- لَا النَّافِيَةُ لِلْجِنْسِ

تاکنون با سه معنای حرف «لا» آشنا شده‌اید:

۱. لا به معنای «نه» در پاسخ به «هَلْ» و «أَمْ» مانند أَأَنْتَ مِنْ بَجْنُورِدٍ؟ لا، أَنَا مِنْ بَجْرَجِدٍ.

۲. لای نفی مضارع مانند لا يَذْهَبُ: نمی‌رود.

۳. لای نهی مانند لا تَذْهَبُ: نرو

و به معنای «نباید» بر سر مضارع اول و سوم شخص؛ مانند لا يَذْهَبُ: نباید برود.

در این درس با معنای دیگری برای لا آشنا می‌شوید.

معنای چهارم «هیچ ... نیست» می‌باشد و لای نفی جنس نامیده و بر سر اسم وارد می‌شود؛ مثال:

﴿لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا...﴾<sup>٣٢</sup> الْبَقَرَةُ: جز آنچه به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نداریم. (برای ما نیست)

لا كُنْزٌ أَعْنَى مِنَ الْقِنَاعَةِ. أمير المؤمنين علي عليه السلام هیچ گنجی بی‌نیازکننده‌تر از قناعت نیست.

<sup>۳</sup> ترجمه فولادوند: در حقیقت خدا دوست دارد کسانی را که در راه او صاف در صف، چنان که گویی بنایی ریخته شده از سرب اند، جهاد می‌کنند.

**که اختر نفسک (۲): ترجمه هذه الأحاديث حسب قواعد الدرس.**

- ۱- لا خیر فی قولٍ إلا مع الفعل. رسول الله ﷺ  
هیچ خیری در گفتاری نیست مگر اینکه همراه کردار (عمل) باشد.
- ۲- لا جهادَ کجهادِ النفس. أمير المؤمنين علي عليه السلام  
هیچ پیکاری مانند پیکار با نفس نیست. (هیچ جنگی مانند جنگ با خود نیست.)
- ۳- لا لباسَ أجملَ من العافية. أمير المؤمنين علي عليه السلام  
هیچ جامه‌ای (لباسی) زیباتر از تندرستی نیست.
- ۴- لا فقرَ کالجهلِ و لا میراثَ کالآدب. أمير المؤمنين علي عليه السلام  
هیچ فقری مانند نادانی (جهل) و هیچ میراثی (ارثی) مانند ادب نیست.
- ۵- لا سوءَ أسوأ من الکذب. أمير المؤمنين علي عليه السلام  
هیچ بدی‌ای از دروغ بدتر نیست.

**که اختر نفسک (۳): إملأ الفراغ في ما يلي، ثم عين نوع «لا» فيه.**

- ۱- ﴿وَ لَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُوا اللَّهَ...﴾ الأنعام: ۱۰۸  
و کسانی را که به جای خدا فرا می خوانند .....؛ زیرا که به خدا دشنام دهند.  
دشنام ندهید / حرف نهی
- ۲- ﴿وَ لَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا...﴾ یونس: ۶۵  
گفتارشان تو را .....؛ زیرا ارجمندی، همه ..... خداست.  
نباید اندوهگین سازد - از آن / حرف نهی
- ۳- ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...﴾ الزمر: ۹  
آیا کسانی که می دانند و کسانی که ..... برابرند؟  
نمی دانند / حرف نفی
- ۴- ﴿رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ...﴾ البقرة: ۲۸۶  
پروردگارا، آنچه هیچ توانش را نداریم بر ما .....  
تحمیل نکن / حرف نهی
- ۵- لا یرحم الله من لا یرحم الناس. رسول الله ﷺ  
خدا رحم نمی کند به کسی که به مردم .....  
رحم نمی کند / حرف نفی

۱- ما يلي: آنچه می آید ۲- حمل: تحمیل کرد (فعل ماض من باب تفعیل)

## التمرین برگرد

### ● التمرین الأول: أي كلمة من كلمات معجم الدرس تناسب التوضيحات التالية؟

۱- آله ذات يد من الحشب و سن عريضة من الحديد يقطع بها: .....  
ابزاری دارای دسته‌ای چوبی و دندانه‌ای پهن از آهن که به کمک آن [اشیا] قطع می‌شود. / الفأس: تبر

۲- تمثال من حجر أو حشب أو حديد يعبد من دون الله: .....  
تندیس (پیکره‌ای) از سنگ یا چوب یا آهن که به جای خدا عبادت می‌شود. / الصنم: بت

۳- عضو من أعضاء الجسم يقع أعلى الجذع: .....  
اندامی از اندام‌های بدن که در بالای تنه واقع می‌شود. / الكتف: شانه

۴- التارك للبطل و المتمائل إلى الدين الحق: .....  
ترک کننده باطل و متمایل به دین حق (کسی که باطل را ترک کرده و به دین حق گرویده است). / الحنيف: یکتاپرست

۵- إنهم بدؤوا يتكلمون بكلام خفي: .....  
قطعاً ایشان به زبانی پنهان شروع به سخن گفتن کردند. / بدؤوا يتهامون: شروع به پیچ کردن

### ● التمرین الثاني: ترجم العبارات التالية، ثم عين الحرف المشبه بالفعل، و لا النافية للجنس. برگرد

۱- ﴿... قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿٢٧﴾ مَا عَقَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴿٢٦﴾﴾  
گفته شد: «وارد بهشت شو!» گفت: «ای کاش، قوم من بدانند... که پروردگار مرا آمرزیده و از گرامیان قرار داد.

الحرف المشبه بالفعل: لَيْتَ

۲- ﴿... لا تحزن إن الله معنا...﴾<sup>٤</sup> التوبة: ٤٠

اندوهگین نباش زیرا خدا با ماست.

الحرف المشبه بالفعل: إِنَّ

<sup>٤</sup> أَعْلَى: بالاي، فوقاني

<sup>٥</sup> «قيل (گفته شد)، يقال (گفته می‌شود) فعل مجهول است و «قال (گفت)، يقول (می‌گوید) فعل معلوم است.

به او گفته شد: «وارد بهشت شو!» گفت: «ای کاش، قوم من می‌دانستند... که پروردگار مرا آمرزیده و از گرامی‌داشتگان قرار داده است!» (مکارم شیرازی)

بدو گفته شد: «به بهشت در آی.» گفت: «ای کاش، قوم من می‌دانستند که پروردگار مرا چگونه آمرزید و در زمره عزیزانم قرار داد.» (فولادوند)

<sup>٦</sup> اندوه مدار که خدا با ماست. (فولادوند)

۳- ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...﴾<sup>۷</sup> الصافات: ۳۰

هیچ خدایی جز خداوند نیست.

لا النَّافِيَةَ لِلْجِنْسِ: «لا» در (لا إِلَهَ)

۴- لا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (مفهوم: کسی که به تعهد خود وفا نمی‌کند از دین بی بهره است.)

کسی که هیچ [وفای به] عهد و پیمانی ندارد، هیچ دینی ندارد.

لا النَّافِيَةَ لِلْجِنْسِ: «لا» در (لا دین) و (لا عَهْدَ)

۵- إِنْ مِنَ السَّنَةِ أَنْ يَخْرَجَ الرَّجُلُ مَعَ ضَيْفِهِ إِلَى بَابِ الدَّارِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

از سنت است که مرد (منظور میزبان) همراه مهمانش تا درب خانه بیرون رود.

الْحَرْفُ الْمَشْبَهُ بِالْفِعْلِ: إِنَّ

قیل: گفته شد «قال» (گفت) / الدار: خانه (= البيت)

### ● التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: بَرَكْدُ

أ. اِقْرَأِ الشُّعْرَ الْمَنْسُوبَ إِلَى الْإِمَامِ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَطٌّ.

إِيَّهَا الْفَاخِرُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ	إِمَّا النَّاسُ لِأُمِّ وَ لِأَبٍ
هَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ قَضَّةٍ	أَمْ حَدِيدٍ أَمْ نُحَاسٍ أَمْ دَهَبٍ
بَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ طِينَةٍ	هَلْ سَوَى لَحْمٍ وَعَظْمٍ وَعَصَبٍ
إِمَّا الْفَخْرُ لِعَقْلِ ثَابِتٍ	وَحَيَاءٍ وَعَفَافٍ وَأَدَبٍ

ای که نابخردانه افتخار کننده به دودمان هستی، مردم تنها از یک مادر و یک پدراند.

آیا آنان را می‌بینی (می‌پنداری) که از نقره، آهن، مس یا طلا آفریده شده‌اند؟

بلکه آنان را می‌بینی (می‌پنداری) از تگه گلی آفریده شده‌اند. آیا به جز گوشت و استخوان و پی‌اند؟

افتخار تنها به خردی استوار، شرم، پاکدامنی و ادب است.

ب. اسْتَخْرِجْ مِنَ الْأَبْيَاتِ اسْمَ الْفَاعِلِ، وَ الْفِعْلَ الْمَجْهُولَ، وَ الْجَارَ وَ الْمَجْرُورَ، وَ الصِّفَةَ وَ الْمَوْصُوفَ.

اسْمُ الْفَاعِلِ (الفاخر، ثابت)، وَ الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ (خُلِقُوا)، وَ الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ (بِالنَّسَبِ / لِأُمِّ، لِأَبٍ / مِنْ قَضَّةٍ / مِنْ طِينَةٍ / لِعَقْلِ)، وَ الصِّفَةُ (ثَابِتٍ) وَ الْمَوْصُوفُ (عَقْلٍ)

۱- الطين: گل ۲- سوى: به جز ۳- العظم: استخوان «جمع: العظام» ۴- العصب: پی

<sup>۷</sup> معبودی جز خدا وجود ندارد. (مکارم) / خدایی جز خدای یگانه نیست. (فولادوند)

آیه کامل آن: إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ: چون به آنان گفته می‌شد که جز خدای یکتا خدایی نیست تکبر می‌کردند.

### ● التمرین الرابع: ترجم الأحادیث، ثم عین المطلوب منك. برگرد

۱- كُلُّ طَعَامٍ لَا يُذَكَّرُ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، ... وَ لَا بَرَكَةٌ فِيهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْفَعْلُ الْمَجْهُولُ وَ نَوْعَ لَا) هر خوراکی که نام خدا بر آن یاد نشود، ... و هیچ برکتی در آن نیست. الْفَعْلُ الْمَجْهُولُ: لَا يُذَكَّرُ / نَوْعَ «لَا» در (لَا يُذَكَّرُ): حرف نفی / وَ نَوْعَ «لَا» در (لَا بَرَكَةٌ): لای نفی جنس

۲- لَا تَغْضَبْ، فَإِنَّ الْعُضْبَ مَفْسَدَةٌ<sup>۱</sup>. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (نَوْعَ الْفِعْلِ) خشمگین مشو؛ زیرا (که) خشم مایه تباهی است. نَوْعَ الْفِعْلِ: (لَا تَغْضَبْ) فعل نهی

۳- لَا فَفَرَّ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لَا عِبَادَةٌ مِثْلَ التَّفَكُّرِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْمُضَافُ إِلَيْهِ وَ نَوْعَ لَا) هیچ نداری و فقری سخت تر از نادانی نیست و هیچ عبادتی مانند اندیشیدن نیست. الْمُضَافُ إِلَيْهِ: (التَّفَكُّرُ) / نَوْعَ لَا: حرف نفی جنس

۴- لَا تَطْعَمُوا الْمَسَاكِينَ مِمَّا لَا تَأْكُلُونَ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (نَوْعَ لَا، وَ مَفْرَدَ «مَسَاكِينَ») از آنچه خودتان می خورید به مستمندان مخورانید. نَوْعَ «لَا» در (لَا تَطْعَمُوا): حرف نهی؛ در (لَا تَأْكُلُونَ): حرف نفی مضارع / مَفْرَدَ «مَسَاكِينَ»: مسکین

۵- لَا تَسَبُّوا النَّاسَ فَتَكْتَسِبُوا الْعَدَاوَةَ بَيْنَهُمْ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (فِعْلُ النَّهْيِ، وَ مُضَادَّ عَدَاوَةَ) به مردم دشنام ندهید که بین آنها دشمنی به دست آورید. فِعْلُ النَّهْيِ: «لَا تَسَبُّوا» / مُضَادَّ عَدَاوَةَ: صِدَاقَةٌ

۶- خُذُوا الْحَقَّ مِنَ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَ لَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ كَوْنُوا نُقَادَ الْكَلَامِ. عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطًّا)

حق را از اهل باطل فراگیرید و باطل را از اهل حق فرا نگیرید. سخن سنج باشید. الْحَقُّ: مفعول به و منصوب به فتحه / الْبَاطِلُ: مضاف الیه و مجرور به کسره / الْبَاطِلُ: مفعول به و منصوب به فتحه / أَهْلُ: مجرور به حرف جر / الْكَلَامُ: مضاف الیه و مجرور به کسره.

۱- الْمَفْسَدَةُ: مایه تباهی ۲- اِكْتَسَبَ: بدست آوردن، حاصل کردن، اندوختن، پیدا کردن ۳- خُذُوا: بگیرید (أَخَذَ: گرفت) ۴- كَوْنُوا: باشید (كان: بود)

## ● التمرین الخامس: للترجمة. برگرد

جَلَسْنَا: نشستیم	لا تَجْلِسُوا: ننشینید	۱- جَلَسَ: نشست
أَجْلِسُ: نشسته	اجْلِسْ: بنشینید	
أَجْلِسُ: نشان	لا تَجْلِسِي: نشان	۲- أَجْلَسَ: نشانید
لَمْ يَجْلِسُوا: نشانیدند	سَيَجْلِسُ: خواهد نشانید	
قَدْ عَلِمْتَ: دانسته‌ای	لَمْ أَعْلَمْ: ندانستم	۳- عَلِمَ: دانست
اعْلَمْ: بدان	لا يَعْلَمُ: نمی‌داند	
قَدْ يَعْلَمُ: شاید یاد بدهد	لَنْ يَعْلَمَ: یاد نخواهد داد	۴- عَلَّمَ: یاد داد
گاهی یاد می‌دهد		
أَعْلَمُ: یاد می‌دهم	لِيَعْلَمَ: باید یاد بدهد	
قُطِعَ: بریده شد	كَانَا يَقْطَعَانِ: می‌بریدند	۵- قَطَعَ: برید
الْمَقْطُوعُ: بریده شده	لا تَقْطَعُ: نبر	
ما انْقَطَعَ: بریده نشد	سَيَنْقَطِعُ: بریده خواهد شد	۶- انْقَطَعَ: بریده شد
الْانْقِطَاعُ: بریده شدن	لَنْ يَنْقَطِعَ: بریده نخواهد شد	
قَدْ عَفِرَ: آمرزیده است	لا يُعْفَرُ: آمرزیده نمی‌شود	۷- عَفَرَ: آمرزید
الْمَغْفُورُ: آمرزیده شده	الْغَفَّارُ: بسیار آمرزنده	
قَدْ اسْتَغْفَرْتُمُ: آمرزش خواسته‌اید	الْأَسْتَغْفَارُ: آمرزش خواستن	۸- اسْتَغْفَرَ: آمرزش خواست
لا يَسْتَغْفِرُونَ: آمرزش نمی‌خواهند	اسْتَغْفِرُ: آمرزش می‌خواهم	

التمرین السادس: اقرأ هذه الأندوة! ثم ترجمها إلى الفارسية. برگرد

## يا إلهي

يا إلهي ، يا إلهي يا مجيباً الدعوات  
اجعل اليوم سعيداً و كثير البركات

ای خدای من، ای خدای من، ای برآورنده دعاها؛  
امروز را خوش اقبال و پر برکت قرار بده.

و املاً الصدر انشراحاً و فمي بالبسمات  
و أعني في دروسي و أداء الواجبات

و سینه را از شادمانی و دهانم را از لبخندها پر کن.  
و مرا در درس‌هایم و انجام تکالیف یاری کن.

و أنير عقلي و قلبي بالعلوم النافعات  
و اجعل التوفيق حظي و نصيبي في الحياة

و خردم و دلم را با دانش‌های سودمند روشن کن.  
و موفقیت را بخت و بهره من در زندگی قرار بده.

وَ اَمَلًا الدُّنْيَا سَلَامًا  
وَ اِحْمِنِي وَ اِحْمِ بِلَادِي

شاملاً كُلَّ الْجِهَاتِ  
مِنْ شُرُورِ الْحَادِثَاتِ

و دنیا را از صلی فراگیر، در همه جهت‌ها پر کن.  
و مرا و کشورم را، از پیشامدهای بد نگهداری کن.

- ۱- الأَنْشُودَةُ: سرود «جمع: الأَنْشُودَةُ»  
۲- الْمَجِيبُ: برآورنده  
۳- الْأَنْشُرَاحُ: شادمانی  
۴- الْبَسْمَاتُ: لبخندها «مفرد: الْبَسْمَةُ»  
۵- أَعْنِي: مرا یاری کن (أَعَانَ، يَعِينُ / أَعْنُ + نون وقایه + ی)  
۶- أَنْرُ: روشن کن (أَنَارَ، يَنْيرُ)  
۷- أَحْظُ: بخت «جمع: أَحْظُوظٌ»  
۸- أَسْلَامٌ: آشتی، صلح  
۹- اِحْمِنِي: از من نگهداری کن (حَمَى، يَحْمِي / اِحْمِ + نون وقایه + ی)

### ● التمرین السابغ: صَع في الفراع كلمة مناسبة. برگرد

- ۱- قَالَ الْإِمَامُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «... أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ». (أَنَّ  إِنَّ  لَكِنَّ )  
امام حسن علیه السلام فرمود: بی‌گمان بهترین نیکی، خلق نیکوست.  
(أَنَّ: وسط جمله برای پیوند دو جمله می‌آید. / إِنَّ: اول جمله برای تأکید می‌آید. / لَكِنَّ: برای کامل کردن جمله قبل خود)
- ۲- سئِلَ الْمُدِيرَ: أ في الْمَدْرَسَةِ طَالِبٌ؟ فَأَجَابَ: «... طَالِبٌ هُنَا». (لَأَنَّ  لَا  فَإِنَّ )  
از مدیر سوال شد: آیا دانش‌آموزی در مدرسه هست؟ پس پاسخ داد: «هیچ دانش‌آموزی اینجا نیست.»  
لَأَنَّ، فَإِنَّ: دلیل انجام کار را می‌رسانند. / لا: لای نفی جنس بر سر اسم مبنی بر فتح و نکره وارد می‌شود؛ به معنی هیچ نیست.
- ۳- حَضَرَ السِّيَاحُ فِي قَاعَةِ الْمَطَارِ؛ ... الدَّلِيلُ لَمْ يَحْضُرْ. (أَنَّ  لَكِنَّ  لَعَلَّ )  
گردشگران در سالن فرودگاه حاضر شدند؛ ولی راهنما حضور نداشت (نیومد).  
أَنَّ: وسط جمله برای پیوند دو جمله می‌آید. / لَكِنَّ: برای کامل کردن و برطرف کردن ابهام جمله قبل خود / لَعَلَّ: تردید و امید را می‌رساند.
- ۴- تَمَّتْ الْمَزَارِعُ: «... الْمَطَرُ يَنْزِلُ كَثِيرًا!» (كَأَنَّ  لِأَنَّ  لَيْتَ )  
کشاورز آرزو کرد: «ای کاش باران بسیار ببارد!»  
كَأَنَّ: برای تشبیه / لِأَنَّ: برای آوردن دلیل / لَيْتَ: برای تمنی و آرزو
- ۵- لِمَاذَا يَبْكِي الطُّفْلُ؟ ... جَائِعٌ. (أَنَّهُ  لِأَنَّهُ  لَيْتَ )  
چرا کودک گریه می‌کند؟ زیرا او گرسنه است.  
أَنَّ: به معنی «که»، وسط جمله می‌آید / لِأَنَّ: برای آوردن دلیل در مقابل کلمه پرسشی «لِمَاذَا» / لَيْتَ: برای تمنی و آرزو

۱. تَمَّتْ: آرزو داشت «مضارع: يَتَمَّتْ»

۸ دلیل [ دل ]: کتاب راهنمای جهانگردان به راهها و اماکن و هتلهای جز آنها در يك کشور - ج أدلة و أدلاء: دلیل و راهنما، ارشاد، برهان:



## ● التَّمْرِينُ الثَّامِنُ: اكْمَلْ تَرْجَمَةَ هَذَا النَّصِّ؛ ثُمَّ اكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَظٌّ. بَرِّكُدْ

حِينَ يَرَى «الطَّائِرَ الذَّكِيَّ» حَيَوَانًا مُفْتَرِسًا قُرْبَ عَشِّهِ، يَتَظَاهَرُ أَمَامَهُ بِأَنَّ جَنَاحَهُ مَكْسُورٌ<sup>٢</sup>، فَيَتَّبِعُ<sup>٣</sup> الْحَيَوَانَ  
**فاعل**      **مفعول**      **صفت**      **مضاف إليه**  
 الْمُفْتَرِسِ هَذِهِ الْفَرِيَسَةَ<sup>٤</sup>، وَ يَتَّبِعُدُ عَنِ الْعُشِّ كَثِيرًا. وَ عِنْدَمَا يَتَأَكَّدُ<sup>٥</sup> الطَّائِرُ مِنْ خِدَاعِ الْعَدُوِّ وَ ابْتِعَادِهِ وَ انْقِذَ  
**صفت**      **جار و مجرور**  
 حَيَاةَ فِرَاحِهِ، يَطِيرُ بَخْتَةً.  
**مضاف إليه**



پرنده باهوش هنگامی که جانور **درنده‌ای** را نزدیک لانه‌اش می‌بیند،  
 روبه رویش وانمود می‌کند که **بالش** شکسته است،  
 در نتیجه جانور درنده این شکار را تعقیب می‌کند و از لانه بسیار **دور می‌شود** و وقتی که این  
 پرنده از فریب دشمن و دور شدنش و نجات زندگی **جوجه‌هایش** مطمئن می‌شود، **ناگهان**  
 پرواز می‌کند.

٢- مَكْسُورٌ: شکسته ٣- تَبِعَ: تعقیب کرد ٤- الْفَرِيَسَةَ: شکار «جمع: فرائس» تَأَكَّدَ: مطمئن شد ٥- خِدَاعٌ: فریب

الطَّائِرُ: فاعل / حَيَوَانًا: مفعول / مُفْتَرِسًا: صفت / عَشٌّ: مضاف إليه / الْحَيَوَانُ: فاعل / الْمُفْتَرِسُ: صفت / عَنِ الْعُشِّ: جارٌ و  
 مجرور / خِدَاعٌ: مجرور به حرف جر / حَيَاةٌ: مضاف إليه

### الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ<sup>١</sup> بَرِّكُدْ

أَبْحَثْ عَن وَصِيَّةِ أَحَدِ شُهَدَاءِ الْحَرْبِ الْمَفْرُوضَةِ أَوْ ذِكْرِيَاتِهِ أَوْ أَقْوَالِهِ أَوْ أَعْمَالِهِ، ثُمَّ اكْتُبْهَا فِي صَحِيفَةٍ جِدَارِيَّةٍ، أَوْ  
 ضَعْهَا فِي مَدُونَتِكَ أَوْ مَدُونَةِ مَدْرَسَتِكَ. با نکه داشتن دکمه کنترل و کلیک روی نام کانال با ما باشید: **کانال احب العربيه**  
 شهید محمدعلی رجایی:

(زادروز ۲۵ خرداد ۱۳۱۲ در قزوین- شهادت ۸ شهریور ۱۳۶۰ در تهران) دومین رئیس جمهور ایران بود که در ۴۴ روز دهم گذاری دفتر نخست  
 وزیر شهید شد. رجایی کارشناسی ارشد ریاضیات داشت و پیش از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ آموزگار بود.  
 پس از انقلاب در کابینه «مهدی یازرگان» وزیر آموزش و پرورش بود و با انتخاب «ابوالحسن بنی صدر» به عنوان رئیس جمهور، شهید  
 رجایی به عنوان نخست وزیر معرفی شد. وی از ۱۱ مرداد ۱۳۶۰ تا ۸ شهریور همان سال، یعنی به مدت ۲۸ روز، رئیس جمهور برگزیده  
 مردم بود.

در پایگاه اطلاع رسانی حوزه می توانید درباره ایشان اطلاعاتی به دست بیاورید: <https://hawzah.net/fa/Question/View/7270/>  
**شهید مهدی باکری:**

(متولد ۳۰ فروردین ۱۳۳۳ شمسی در میاندوآب، شهادت ۲۵ اسفند ۱۳۶۳ در جزیره مجنون)، او در «عملیات بدر» شهید و پیکرش در  
 «دجله» ناپدید شد. شهید باکری از سرشناس ترین سرداران سپاه در هشت سال جنگ تحمیلی است.  
 در سایت زیر می توانید درباره ایشان اطلاعاتی به دست بیاورید: <http://hamshahrionline.ir/details/200028>

<sup>١</sup> هدف از این تمرین تشویق دانش آموز به انجام فعالیت و تحقیق است. نمره این بخش را می‌توان در امتحان مستمر اول و دوم حساب کرد. انجام این  
 بخش منوط به داشتن وقت است. اگر دبیری زمان کافی در اختیار نداشت، در انجام دادن و ندادن این قسمت از کتاب درسی مختار است.  
<sup>٢</sup> مَدُونَةٌ: وبلاگ، سایت

## الدرس الثاني برگرد

﴿... لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنَ اسْتِطَاعٍ إِلَيْهِ سَبِيلًا...﴾

آل عمران: ۹۷

حج خانه [خدا] بر آن مردم، بر کسانی که بتوانند به سوی آن راه یابند، واجب الهی است.

مَكَّةَ الْمُكْرَمَةَ وَالْمَدِينَةَ الْمُنَوَّرَةَ

مکه مکرمه و مدینه منوره

جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ أَمَامَ التَّلْفَازِ وَ هُمْ يُشَاهِدُونَ الْحُجَّاجَ فِي الْمَطَارِ.

اعضای خانواده روبه روی تلویزیون نشستند، در حالی که حاجیان را در فرودگاه تماشا می کردند.

نَظَرَ «عَارِفٌ» إِلَى وَالِدَيْهِ، فَرَأَى دُمُوعَهُمَا تَسَاقُطُ مِنْ أَعْيُنِهِمَا. فَسَأَلَ عَارِفٌ وَالِدَهُ مُتَعَجِّبًا: يَا أَبِي، لِمَ تَبْكِي؟!

عارف به پدر و مادرش نگاه کرد، پس اشک هایشان را دید که از چشمانشان پی در پی می افتند. پس عارف با تعجب و شگفتی از پدرش پرسید: ای پدرم، چرا گریه می کنی؟!

الْأَبُ: حِينَمَا أَرَى النَّاسَ يَذْهَبُونَ إِلَى الْحَجِّ، تَمَرُّ أُمَامِي ذِكْرِيَاتِي؛ فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: يَا لَيْتَنِي أَذْهَبُ مَرَّةً أُخْرَى!

پدر: وقتی مردم را می بینم که به حج می روند، خاطراتم از برابرم می گذرند؛ و با خودم می گویم: ای کاش من بار دیگر بروم.

رُفِيَّةٌ: وَلَكِنَّكَ أَدَيْتَ فَرِيضَةَ الْحَجِّ فِي السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ مَعَ أُمِّي!

رفیه: ولی تو فریضه (عمل واجب) حج را همراه مادرم در سال گذشته بجا آوردی!

الْأُمُّ: لَقَدْ اشْتَقَّ أَبُوكُمْمَا إِلَى الْحَرَمَيْنِ الشَّرِيفَيْنِ وَ الْبَقِيعِ الشَّرِيفِ.

مادر: پدرتان مشتاق دو حرم شریف و [قبرستان] بقیع شریف شده است.

عَارِفٌ: أَأَنْتِ مُشْتَاقَةٌ أَيْضًا؛ يَا أُمَامَهُ؟

عارف: ای مادر، آیا تو نیز مشتاق هستی؟!

الْأُمُّ: نَعَمْ، بِالتَّأَكِيدِ يَا بَنِي.

مادر: بله، البته پسرکم.

الْأَبُ: كُلُّ مُسْلِمٍ حِينَ يَرَى هَذَا الْمَشْهَدَ، يَشْتَاقُ إِلَيْهِ.

پدر: هر مسلمانی وقتی این صحنه را می بیند، مشتاق آن می شود.

عَارِفٌ: مَا هِيَ ذِكْرِيَاتُكُمَا عَنِ الْحَجِّ؟ عَارِفٌ: خَاطِرَاتِنَا مِنْ حَجِّ حَيْسَتْ؟

الْأَبُ: أَتَذَكَّرُ خِيَامَ الْحُجَّاجِ فِي مَنَى وَ عَرَفَاتٍ، وَ رَمِي الْجَمْرَاتِ وَ الطَّوَافِ حَوْلَ الْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ وَ السَّعْيِ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ، وَ زِيَارَةَ الْبَقِيعِ الشَّرِيفِ.

پدر: چادرهای (خیمه‌های) حاجیان در منا و عرفات، رمی جمرات (پرتاب سنگ‌ها) و طواف (گردش) گرد کعبه شریف و سعی (دویدن) میان صفا و مروه و زیارت بقیع شریف را به یاد می‌آورم.

الْمُّ: وَاَنَا أَتَذَكَّرُ جَبَلَ النُّورِ الَّذِي كَانَ النَّبِيُّ يَتَعَبَّدُ فِي غَارِ حِرَاءِ الْوَأَقِعِ فِي قِمَّتِهِ.  
مادر: و من کوه نور را به یاد می‌آورم که پیامبر در غار حرا واقع در قلّه آن عبادت می‌کرد.

رُقِيَّةُ: أَنَا قَرَأْتُ فِي كِتَابِ التَّرْبِيَةِ الدِّيْنِيَّةِ أَنَّ أَوْلَى آيَاتِ الْقُرْآنِ نَزَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فِي غَارِ حِرَاءِ.  
هَلْ رَأَيْتِ الْغَارَ؛ يَا أُمَّاهُ؟

رقیه: من در کتاب تربیت دینی (کتاب دین و زندگی) خواندم که نخستین آیات قرآن در غار حرا بر پیامبر ﷺ نازل شد. ای مادر، آیا غار را دیدی؟

الْمُّ: لَا، يَا بَنِيَّتِي. الْغَارُ يَقَعُ فَوْقَ جَبَلٍ مُرْتَفِعٍ، لَا يَسْتَطِيعُ صُعودُهُ إِلَّا الْأَقْوِيَاءُ.  
وَأَنْتِ تَعْلَمِينَ أَنَّ رِجْلِي تُؤَلِّمُنِي.

مادر: نه، ای دخترکم. غار بالای کوهی بلند واقع است، که فقط افراد قوی می‌توانند از آن بالا بروند. (که جز افراد قوی نمی‌توانند از آن بالا بروند).  
و تو می‌دانی که پایم درد می‌کند.

رُقِيَّةُ: هَلْ رَأَيْتُمَا غَارَ ثَوْرٍ الَّذِي لَجَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ فِي طَرِيقِ هِجْرَتِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ؟  
رقیه: آیا دیدید غار ثور را که پیامبر در راه هجرتش به مدینه منوره به آن پناه برد؟

الْأُبُّ: لَا، يَا عَزِيزَتِي؛ أَنَا أَتَمَنَّى أَنْ أَتَشَرَّفَ مَعَ جَمِيعِ أَعْضَاءِ الْأُسْرَةِ وَ مَعَ الْأَقْرِبَاءِ لِزِيَارَةِ مَكَّةِ الْمُكْرَمَةِ وَ الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ  
مَرَّةً أُخْرَى وَ أَزُورَ هَذِهِ الْأَمَاكِنَ.

پدر: نه، ای عزیزم؛ من آرزو دارم که بار دیگر همراه همه اعضای خانواده و نزدیکان به زیارت مکه مکرمه و مدینه منوره مشرف بشوم و این مکان‌ها را زیارت کنم (بینم).

### ☆ المصم ☆ برگرد

زَارَ - دیدار کرد (مضارع: يَزُورُ) «زُرْتُ: دیدار کردم» السَّعْيُ: دویدن، تلاش الْقِمَّةُ: قلّه «جمع: الْقِمَم» لَجَأَ إِلَى: به ... پناه برد مَرَّ - گذر کرد «مضارع: يَمُرُّ» الْمَشْهَدُ: صحنه	بَنِيَّتِي: دخترکم تَعَبَّدَ: عبادت کرد التَّلْفَازُ: تلویزیون الْخِيَامُ: چادرها «مفرد: الْخَيْمَة» الرَّجُلُ: پا «جمع: الْأَرْجُل» رَمَى الْجَمْرَاتِ: پرتاب ریگ‌ها (در مراسم حج)	الْمُّ: به درد آورد (مضارع: يُؤَلِّمُ) «رِجْلِي تُؤَلِّمُنِي: پایم درد می‌کند.» اشْتَأَقُ: مشتاق شد (مضارع: يَشْتَأَقُ) أُمَّاهُ: ای مادرم بُنَى: پسرکم
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

### 📖 حَوْلِ النَّصِّ بِرُكُود

عَيْنُ جَوَابِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ مِنَ الْعَمُودِ الثَّانِي. (اِثْنَانِ زَائِدَانِ)

- ٤  يَكُونُ مُرْتَفِعًا  
 ٥  اِشْتَقَّ إِلَيْهِ  
 ٣  وَالِدَا الْأُسْرَةِ  
 ٣  أَمَامَ التَّلْفَازِ  
 ٣  رَأْسِي يُؤَلِّمَنِي  
 ٢  الْحَجَّاجُ فِي الْمَطَارِ  
 ١  لِأَنَّ رَجُلَ الْأُمِّ كَانَتْ تُؤَلِّمُهَا.

١- لِمَاذَا لَمْ تَصْعَدْ وَالِدَةُ عَارِفٍ وَ رُقِيَّةُ جَبَلِ النُّورِ؟

٢- مَاذَا كَانَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ يُشَاهِدُونَ؟

٣- أَيْنَ جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ؟

٤- كَيْفَ يَكُونُ جَبَلُ النُّورِ؟

٥- مَنْ كَانَ يَبْكِي؟

١- لِمَاذَا لَمْ تَصْعَدْ وَالِدَةُ عَارِفٍ وَ رُقِيَّةُ جَبَلِ النُّورِ؟ لِأَنَّ رَجُلَ الْأُمِّ كَانَتْ تُؤَلِّمُهَا  
 چرا مادر عارف و رقیه از کوه نور بالا نرفت؟ - زیرا پای مادر درد می کرد.

٢- مَاذَا كَانَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ يُشَاهِدُونَ؟ الْحَجَّاجُ فِي الْمَطَارِ  
 اعضای خانواده چه چیزی می دیدند؟ - حاجیان در فرودگاه را

٣- أَيْنَ جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ؟ أَمَامَ التَّلْفَازِ  
 اعضای خانواده کجا نشستند؟ - در برابر تلویزیون

٤- كَيْفَ يَكُونُ جَبَلُ النُّورِ؟ يَكُونُ مُرْتَفِعًا  
 کوه نور چگونه می باشد؟ - بلند می باشد.

٥- مَنْ كَانَ يَبْكِي؟ وَالِدَا الْأُسْرَةِ  
 چه کسی گریه می کرد؟ - پدر و مادر خانواده

١. اعضای زوج بدن : رجل، يد، إذن، عين، كف مؤنث هستند.  
 ٢. حَجَّاجٌ: جمع مكسر است و مفرده «حَاجٌّ عَلَى وَزْنِ «فَاعِلٍ» مِثْلَ: سَيَّاحٌ (سائح)، كُتَّابٌ (كاتب)، جُهَّالٌ (جاهل)، عَلَامٌ (عالم)، خُدَّامٌ (خادم)، وَرَاثٌ (وارث)، نِقَادٌ (ناقد)، قُرَاءٌ (قارئ)، خُدَّاعٌ (خادع)، عَمَّالٌ (عامل)، زُورَارٌ (زائر)، سَكَّانٌ (ساكن)  
 ٣. مَطَّارٌ، مَجَالٌ، مَقَامٌ : اسم مكان بر وزن مَفْعَلٌ هستند.  
 ٤. موارد مورد توجه: حركت مُرْتَفِعٌ  
 ٥. نون مثنى و جمع در حالت مضاف حذف می شود؛ مانند وَالِدَا الْأُسْرَةِ (والدان + الْأُسْرَةِ) - مسلمو العالم (مسلمون + العالم)

## إِعْلَمُوا ۞ برگرد

### أَحَالٌ (قید حالت)

آیا ترجمه این سه جمله یکسان است؟

- الف. رَأَيْتُ وَكَدًّا مَسْرُورًا. ب. رَأَيْتُ الْوَلَدَ الْمَسْرُورَ. ج. رَأَيْتُ الْوَلَدَ مَسْرُورًا.  
 پسر خوشحالی را دیدم. پسر خوشحال را دیدم. پسر را خوشحال دیدم.

مَسْرُورًا در جمله الف، و الْمَسْرُورَ در جمله ب چه نقشی دارند؟

آیا مَسْرُورًا در جمله ج نیز همان نقش را دارد؟

در جمله اول کلمه «مَسْرُورًا» صفت «وَلَدٌ» و در جمله دوم «المَسْرُورَ» صفت «الْوَلَدِ» و در جمله سوم «مَسْرُورًا» حالت «الْوَلَدِ» است.

دَهَبَتِ الْبِنْتُ الْفَرِحَةَ.

دَهَبَتِ الْبِنْتُ الْفَرِحَةَ.

قید حالت (أَحَالٌ)

صفت

موصوف

برخی کلمات در جمله، حالت یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند. به چنین کلماتی در فارسی «قید حالت» و در عربی «حال» می‌گوییم.<sup>۱۱</sup>

اشْتَغَلَ مَنْصُورٌ فِي الْمَرْزَعَةِ نَشِيطًا.  
 مرجع حال حال (قید حالت)

در زبان عربی بسیاری از اوقات قید حالت در انتهای جمله می‌آید؛ مانند:

وَقَفَ الْمُهَنْدِسُ الشَّابُّ فِي الْمَصْنَعِ مَبْتَسِمًا.  
 الْأَعْبُونَ الْإِيرَانِيُّونَ رَجَعُوا مِنَ الْمُسَابَقَةِ مَبْتَسِمِينَ.  
 هَاتَانِ الْبِنْتَانِ قَامَتَا بِجَوَلَةٍ عِلْمِيَّةٍ<sup>۱۲</sup> فِي الْإِنْتَرْنِتِ مَبْتَسِمَتَيْنِ.

### کِه اِخْتَبَرْنَا نَفْسَكَ (۱): عَيْنِ «الْحَالِ» فِي الْجُمَلِ التَّالِيَةِ.

- ۱- وَصَلَ الْمُسَافِرَانِ إِلَى الْمَطَارِ مُتَأَخِّرِينَ وَرَكِبَا الطَّائِرَةَ.  
 مسافران با تاخیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند. / مُتَأَخِّرِينَ
- ۲- تَجْتَهِدُ الطَّالِبَةُ فِي أَدَاءِ واجِبَاتِهَا رَاضِيَةً وَ تُسَاعِدُ أُمَّهَا.  
 دانش‌آموز دختر در انجام تکالیف خود با خشنودی تلاش می‌کند و به مادرش کمک می‌کند. / رَاضِيَةً
- ۳- يَشْجَعُ الْمُتَفَرِّجُونَ فَرِيقَهُمُ الْفَائِزَ فَرِحِينَ.  
 امروز تماشاگران با خوشحالی (شادی) تیم برنده خود را تشویق می‌کنند. / فَرِحِينَ
- ۴- أَلْطَلَبَاتُ تَقْرَأْنَ دُرُوسَهُمَا مُجَدِّتَيْنِ.  
 دو دانش‌آموز دختر با جدیت درسهایشان را می‌خوانند. / مُجَدِّتَيْنِ

<sup>۱۱</sup> تشخیص مرجع قید حالت و مطابقت قید حالت با مرجعش از نظر عدد و جنس، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست. (تدریس «صاحب حال» از اهداف کتاب درسی نیست).

<sup>۱۲</sup> جَوَلَةٌ عِلْمِيَّةٌ: گردش علمی

گاهی قید حالت به صورت جمله اسمیه همراه با حرف «واو حالیه» و به دنبال آن یک ضمیر می آید؛

الف. رَأَيْتُ الْفَلَّاحَ وَ هُوَ يَجْمَعُ الْمَحْصُولَ. ب. أَشَاهِدُ قَاسِمًا وَ هُوَ جَالِسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَيْنِ.  
کشاورز را دیدم، در حالی که محصول را جمع می کرد. قاسم را می بینم، در حالی که میان دو درخت نشسته است.

مثال: در جمله الف قید حالت به صورت ماضی استمراری ترجمه می شود.

### که اِخْتَرِ نَفْسَكَ (۲): تَرْجِمِ الْآيَاتِ الْكَرِيمَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ «الْحَالَ».

۱- ﴿... وَ خَلِقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا﴾ النساء: ۲۸

ترجمه: ... و انسان ضعیف و ناتوان آفریده شده است. الْحَال: ضَعِيفًا

۲- ﴿... وَ لَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ﴾ آل عمران: ۱۳۹

ترجمه: و سست نشوید و اندوهگین نباشید در حالی که شما برتر هستید. الْحَال: أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ

۳- ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ﴾ البقرة: ۲۱۳

ترجمه: مردم امتی یگانه بودند و خداوند پیامبران را مژده دهنده فرستاد. الْحَال: مُبَشِّرِينَ

۴- ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۖ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ الفجر: ۲۷ و ۲۸

ترجمه: ای نفس آرام، با خشنودی خود و خشنودی خدا (خشنود و خداپسند) به سوی پروردگارت بازگرد. الْحَال: رَاضِيَةً ، مَرْضِيَّةً

۵- ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ المائدة: ۵۵

ترجمه: سرپرست شما تنها خداوند و پیامبرش و کسانی هستند که ایمان آورده اند: کسانی که نماز بر پا می دارند و زکات می دهند. الْحَال: هُمْ رَاكِعُونَ

ولی شما تنها خداوند و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. (ترجمه فولادوند)

۱- لَا تَهِنُوا: سست نشوید (وَهَنَ)

۲- يُؤْتُونَ: می دهند (آتَى)

## کتاب التمارین برگرد

## ● التمرین الأول:

أ. عین نوع الکلمات التي تحتها خط. (نوع الكلمات: اسم فاعل و اسم مفعول و اسم مكان و اسم مبالغة و فعل ماض و فعل مضارع و مصدر و حرف جر و ...)

«السيد مسلمي» مزارع. هو يسكن في قرية بطرود<sup>۱۳</sup> بمحافظة مازندران. إنه رجل صادق و صبار و محترم. في يوم من الأيام شاهد جماعة من المسافرين واقفين أمام مسجد القرية. فذهب و سألهم عن سبب وقوفهم، فقالوا: إن سيارتنا معطلة.

«آقای مسلمی» کشاورز است. او در روستای پطرود از استان مازندران سکونت دارد. او مردی راستگو و بسیار شکیبا و مورد احترام است. در روزی از روزها جمعی از مسافران را روبه روی مسجد روستا ایستاده دید. پس رفت و از آنها درباره علت ایستادنشان پرسید. پس گفتند: خودرویمان خراب شده است.

مزارع: اسم فاعل / يسكن: فعل مضارع / صادق: اسم فاعل / صبار: اسم مبالغة / محترم: اسم مفعول / من: حرف جر / المسافرين: اسم فاعل / واقفين: اسم فاعل / مسجد: اسم مكان / ذهب: فعل ماضی / عن: حرف جر / معطلة: اسم مفعول

فاتصل السيد مسلمي بصديقه مصلح السيارات؛ لكي يصلح سيارتهم؛ و جاء صديقُه و جر سيارتهم بالجرارة و أخذها إلى موقف تصليح السيارات.

پس آقای مسلمی با دوستش تعمیرکار خودرو تماس گرفت؛ تا خودروی آنها را تعمیر کند؛ و دوستش آمد و خودرویشان را با تراکتور کشید و آن را به تعمیرگاه خودرو برد.

مصلح: اسم فاعل / يصلح: فعل مضارع / موقف: اسم مكان / تصليح: مصدر

ب. ما مهنة صديق السيد مسلمي؟ هو مصلح السيارات.

ج. كم جارا و مجرورا في النص؟ تسعة:

۱- في قرية / ۲- بمحافظة / ۳- في يوم / ۴- من الأيام / ۵- من المسافرين / ۶- عن سبب / ۷- بصديقي / ۸- بالجرارة / ۹- إلى موقف

د. أين يعيش السيد مسلمي؟ هو يعيش في قرية بطرود بمحافظة مازندران.

ه. اكتب مفرد هذه الكلمات.

سيارات: سيارة	أيام: يوم	رجال: رجل	قرية: قرية	سادة: سيد
جماعات: جماعة	جرارات: جرارة	مواقف: موقف	أصدقاء: صديق	مصلحون: مصلح

المعطل: خراب شده      الجرارة: تراکتور      الموقف: ایستگاه      موقف تصليح السيارات: تعمیرگاه خودرو

<sup>۱۳</sup> پطرود، روستایی است از توابع بخش گیل خوران شهرستان جویبار در استان مازندران ایران.

- التَّمْرِينُ الثَّانِي: عَيْنُ الْكَلِمَةِ الْغَرِيبَةِ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ، مَعَ بَيَانِ السَّبَبِ. **بِرْكَدِ**
- ۱- الْأَصْدِقَاءُ  الْأَحِبَّاءُ  الْأَقْرِبَاءُ  الْأَرْبَعَاءُ   
 الْأَصْدِقَاءُ (دوستان)، الْأَحِبَّاءُ (دوستان)، الْأَقْرِبَاءُ (نزدیکان) / الْأَرْبَعَاءُ (چهارشنبه)
- ۲- الْأَطِينُ  الْمَلْفُ  التَّرَابُ  الْحَجَرُ   
 الْأَطِينُ (گل)، التَّرَابُ (خاک)، الْحَجَرُ (سنگ) / الْمَلْفُ (پرونده)
- ۳- الْأَعْيُنُ  الْأَكْتافُ  الْفَأْسُ  الْأَسْنَانُ   
 الْأَعْيُنُ (چشم‌ها)، الْأَكْتافُ (شانه‌ها)، الْأَسْنَانُ (دندان‌ها) / الْفَأْسُ (تبر)
- ۴- التُّرَابُ  الْعُصْفُورُ  الْحَمَامَةُ  الْمَائِدَةُ   
 التُّرَابُ (کلاغ)، الْعُصْفُورُ (گنجشک)، الْحَمَامَةُ (کبوتر)، الْمَائِدَةُ (سفره طعام)
- ۵- الْعَظْمُ  اللَّحْمُ  الْعَامُ  الدَّمُ   
 الْعَظْمُ (استخوان)، اللَّحْمُ (گوشت)، الدَّمُ (خون) / الْعَامُ (سال)
- ۶- الْخِيَامُ  أَمْسٌ  عَدَاً  الْيَوْمُ   
 أَمْسٌ (دیروز)، عَدَاً (فردا)، الْيَوْمُ (امروز) / الْخِيَامُ (چادرها)

● التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ. **بِرْكَدِ**

- ۱- ﴿... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً...﴾ البقرة: ۲۰۱  
 پروردگارا، در دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی بده. / حَسَنَةً: مفعول؛ الْآخِرَةِ: مجرور به حرف جرّ
- ۲- ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ...﴾ الاسراء: ۸۱  
 حق آمد و باطل نابود شد. / الْحَقُّ: فاعل؛ الْبَاطِلُ: فاعل
- ۳- ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ البقرة: ۴۳  
 از بردباری و نماز یاری بجوئید. / الصَّبْرِ: مجرور به حرف جرّ
- ۴- ﴿فَإِنْ حَزَبَ اللَّهُ هُمْ الْغَالِبُونَ﴾ المائدة: ۵۶  
 بی گمان حزب خدا چیره شدگان اند. / اللَّهُ: مضاف الیه
- ۵- ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ آل عمران: ۸۵  
 هر کسی چشنده مرگ است. / كُلُّ: مبتدا؛ ذَائِقَةُ: خبر

● التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: اُكْتُبِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ مِنْ كَلِمَاتِ نَصِّ الدَّرْسِ وَ التَّمَارِينِ. **بِرْكَدِ**

- ۱- ابْنِي الصَّغِيرِ. (پسر کوچکم) ..... بَنِي: پسرکم
- ۲- بِنْتِي الصَّغِيرَةُ. (دختر کوچکم) ..... بَنِيَّتِي: دخترکم
- ۳- أَعْلَى الْجَبَلِ وَرَأْسَهُ. بالاترین [قسمت] کوه و سر آن ..... الْقِمَّةُ: قلّه
- ۴- مَكَانٌ وَقُوفِ السَّيَّارَاتِ وَ الْحَافِلَاتِ. جای ایستادن خودروها و اتوبوس‌ها ..... الْمَوْقِفُ: ایستگاه



- ۵- سيارَةٌ نَسْتَعْمِدُهَا لِلْعَمَلِ فِي الْمَرْعَةِ. خودرویی که آن را برای کار در کشتزار به کار می‌بریم. .... الْجَرَّارَةُ<sup>۱۴</sup>: تراکتور  
 ۶- صَفَةٌ لِجِهَازٍ<sup>۱۵</sup> أَوْ آلَةٍ أَوْ أَدَاةٍ بِحَاجَةٍ إِلَى التَّصْلِيحِ. ویژگی‌ای برای دستگاهی یا ابزاری یا دست‌افزاری که نیاز به تعمیر دارد..... الْمُعْطَلَةُ: خراب

### ● التَّمْرِينُ الْخَامِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ. برگرد

۱- <b>كَتَبَ: نوشت</b>	قَدْ كُتِبَ التَّمْرِينُ: تمرین نوشته شد.	لَمْ لَا تَكْتُبِينَ دَرْسَكُمْ؟ چرا درست را نمی‌نویسی؟
		لَمْ تَكْتُبِي شَيْئًا: چیزی ننوشتی.
۲- <b>تَكَاتَبَ: نامه نگاری کرد</b>	الْصَّدِيقَانِ تَكَاتَبَا: دو دوست با یکدیگر نامه نگاری کردند.	رَجَاءٌ، تَكَاتَبَا: لطفاً با هم نامه‌نگاری کنید.
		تَكَاتَبَ الزَّمِيلَانِ: دو همکلاسی با یکدیگر نامه نگاری کردند.
۳- <b>مَنَعَ: بازداشت، منع کرد</b>	مُنِعْتُ عَنِ الْمَوَادِّ السَّكَّرِيَّةِ: از مواد قندی منع شدم.	لَا مَنَعْنَا عَنِ الْخُرُوجِ: ما را از بیرون رفتن منع نکن.
		شَاهِدْنَا مَانِعًا بِالطَّرِيقِ: مانعی را در راه دیدیم.
۴- <b>امْتَنَعَ: خودداری کرد</b>	لَنْ مَتَمَّنِعَ عَنِ الْخُرُوجِ: از بیرون رفتن خودداری نخواهیم کرد.	لَا مَتَمَّنِعُوا عَنِ الْأَكْلِ: از خوردن خودداری نکنید.
		كَانَ الْحَارِسُ قَدْ امْتَنَعَ عَنِ النَّوْمِ: نگهبان از خواب خودداری کرده بود.
۵- <b>عَمَلٌ: کار کرد، عمل کرد</b>	لِمَ مَا عَمَلْتُمْ بِوَأَجِبَاتِكُمْ؟ چرا به تکالیفتان عمل نکردید؟	أَمْ تَعْمَلُونَ فِي الْمَصْنَعِ؟ آیا در کارخانه کار می‌کنید؟
		الْعَمَالُ مَشْغُولُونَ بِالْعَمَلِ: کارگران مشغول کارند.
۶- <b>عَامَلٌ: رفتار کرد</b>	إِلَهِي، عَامِلْنَا بِفَضْلِكَ: خدایا با لطفت با ما رفتار کن.	إِلَهِي، لَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ: خدای من، با دادگریات با ما رفتار نکن.
		كَانُوا يُعَامِلُونَنَا جَيِّدًا: به خوبی با ما رفتار می‌کردند.
۷- <b>ذَكَرَ: یاد کرد</b>	قَدْ ذَكَرَ الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ: مؤمن از پروردگارش یاد کرده است.	ذَكَرْتُ بِالْخَيْرِ: به نیکی یاد شدی.
		قَدْ يَذْكُرُ الْأُسْتَاذُ تَلَامِيذَهُ الْقَدَمَاءَ: استاد از شاگردان قدیمی‌اش گاهی یاد می‌کند.
۸- <b>تَذَكَّرَ: به یاد آورد</b>	جَدِّي وَجَدَّتِي تَذَكَّرَانِي: پدربزرگ و مادربزرگ مرا به یاد آوردند.	سَيَتَذَكَّرُنَا الْمُدْرَسُ: معلم ما را به یاد خواهد آورد.
		لَا أَتَذَكَّرُكَ يَا زَمِيلِي: همکلاسی من، تو را به یاد نمی‌آورم.

نکته: لَمْ لَا تَكْتُبِينَ دَرْسَكُمْ؟ چرا درست را نمی‌نویسی؟ / لَمْ تَكْتُبِي دَرْسَكُمْ؟ درست را ننوشتی.

لَمْ: برای چه، چرا + فعل بدون تغییر / لَمْ + فعل مضارعی که آخرش تغییر کرده؛ بطور مثال تَكْتُبِي: نون آخر آ «حذف شده است. لَمْ + مضارع = ماضی منفی / لَمْ تَكْتُبِي = ننوشتی

<sup>۱۴</sup> الْجَرَّارَةُ: علی وزن فَعَالَةٍ اسم مبالغه است که بر ابزار و وسیله دلالت می‌کند به معنی تراکتور.

<sup>۱۵</sup> جِهَاز: شاخه، دستگاه، سیستم، ماشین، قوه (دستگاه)، ابزار، وسیله / آلَة: الت، اسباب، ادوات، وسیله، سند. / أَدَاة: ابزار، آلت دست، ابزار دست، وسیله.

● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ، ثُمَّ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطًّا. بِرِجْدٍ

سَمَكَةُ السَّهْمِ<sup>۱</sup>

سَمَكَةُ السَّهْمِ مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ فِي الصَّيْدِ. إِنَّهَا تُطْلَقُ قَطْرَاتِ الْمَاءِ مُتَتَالِيَةً<sup>۲</sup> مِنْ فَمِهَا إِلَى الْأَهْوَاءِ بِقُوَّةٍ تُشْبِهُهُ إِطْلَاقُ السَّهْمِ وَتُطْلَقُ هَذَا السَّهْمُ الْمَائِيَّ فِي اتِّجَاهِ الْحَشْرَاتِ فَوْقَ الْمَاءِ، وَعِنْدَمَا تَسْقُطُ الْحَشْرَةُ عَلَى سَطْحِ الْمَاءِ تَبْلَعُهَا حَيَّةً. هَوَاةٌ أَسْمَاكِ الزَّيْنَةِ مَعْجِبُونَ بِهَذِهِ السَّمَكَةِ، وَلَكِنَّ تَغْذِيَّتَهَا صَعْبَةٌ عَلَيْهِمْ؛ لِأَنَّهَا تُحِبُّ أَنْ تَأْكُلَ الْفَرَائِسَ الْحَيَّةَ.

ماهی تیرانداز



ماهی تیرانداز از شگفت‌انگیزترین ماهی‌ها در شکار است. آن قطره‌های آب را پی در پی با قدرتی شبیه پرتاب تیر از دهانش بطرف هوا رها می‌کند. و این تیر آبی را به سمت حشرات روی آب رها می‌کند. و وقتی حشره بر سطح آب می‌افتد، آن را زنده می‌بلعد. علاقه‌مندان ماهی‌های زینتی شیفته این ماهی هستند، ولی غذا دادن به آنها (آن ماهی‌ها) برایشان سخت است؛ زیرا آن ماهیان دوست دارند که شکارهای زنده را بخورند.

سَمَكَةُ: مبتدا / مُتَتَالِيَةً: حال / الْهَوَاءُ: مجرور به حرف جرّ / الْحَشْرَةُ: فاعل / الْمَاءُ: مضاف الیه / حَيَّةً: حال / هَوَاةٌ: مبتدا / مَعْجِبُونَ: خبر / الْفَرَائِسَ: مفعول / الْحَيَّةَ: صفت

سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا

سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ تُدَافِعُ عَنْ صِغَارِهَا وَهِيَ تَسِيرُ مَعَهَا. إِنَّهَا تَعِيشُ فِي شَمَالِ إِفْرِيقِيَا. وَهَذِهِ السَّمَكَةُ تَبْلَعُ صِغَارَهَا عِنْدَ الْخَطَرِ؛ ثُمَّ تُخْرِجُهَا بَعْدَ زَوَالِ الْخَطَرِ.

ماهی تیلاپیا



ماهی تیلاپیا از عجیب‌ترین ماهی‌هاست که از بچه‌هایش در حالی که همراهشان حرکت می‌کند دفاع می‌کند. آن در شمال آفریقا زندگی می‌کند. و این ماهی بچه‌هایش را هنگام خطر می‌بلعد؛ سپس بعد از برطرف شدن خطر آنها را بیرون می‌آورد.

صِغَارٍ: مجرور به حرف جرّ / هِيَ تَسِيرُ مَعَهَا: حال / صِغَارٍ: مفعول

.....

۴- الْقَم: دهان

۳- الْمَتَتَالِي: پی در پی

۱- سَمَكَةُ السَّهْمِ: ماهی تیرانداز

۲- أُطْلَقَ: رها کرد

۶- الْهَوَاةُ: علاقه‌مندان «مفرد: ألهاوي»<sup>۱۶</sup>

۵- بَلَعُ: بلعید

● التَّمْرِينُ السَّابِعُ: عَيِّنِ «الْحَالَّ» فِي الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةِ. بِرِجْدٍ

۱- مَنْ عَاشَ بِوَجْهِينَ، مَاتَ خَاسِرًا.

هر کس دو رو زندگی کند، زیانکار می‌میرد. / خَاسِرًا

۲- أَقْوَى<sup>۱۷</sup> النَّاسِ مَنْ عَفَا عَدُوَّهُ مُقْتَدِرًا<sup>۱۸</sup>.

قوی‌ترین مردم کسی است که دشمنش را در حال توانایی (در حالی که قدرت دارد) عفو کند. / مُقْتَدِرًا

<sup>۱۶</sup> الْهَوَاةُ: علاقه‌مندان «مفرد: ألهاوي» اسم فاعل است؛ چون نوع اسم را از شکل مفرد تشخیص می‌دهیم. مانند: الْقُضَاةُ (القاضي)، الْعِدَاةُ (العادي)، النَّهَاةُ (الناهي)، الْمُشَاةُ (ماشي)

<sup>۱۷</sup> أَقْوَى، بر وزن «أَفْعَلُ»: اسم تفضیل است که چون مضاف شده است به صورت صفت عالی ترجمه می‌کنیم. مشابه آن: أَوْلَى، أُنْقَى، أَعْلَى

<sup>۱۸</sup> مُقْتَدِرٌ: بااقتدار، توانا، زورمند، قادر، قدرتمند، قدر، نیرومند / أَقْتَدَرًا [أَقْتَدَر] علیه: بر او توانائی یافت / قَدْرٌ: مص، توانگری، بزرگواری، وقار، شخصیت، نیرو و توانائی

- ۳- عِنْدَ وَقُوعِ الْمَصَائِبِ تَذَهَبُ الْعِدَاوَةُ سَرِيعَةً.  
هنگام وقوع مصیبت‌ها، دشمنی با سرعت می‌رود. / سَرِيعَةً
- ۴- مَنْ أذْنَبَ وَ هُوَ يَضْحَكُ دَخَلَ النَّارَ وَ هُوَ يَبْكِي.  
کسی که گناه کند در حالی که می‌خندد، وارد جهنم می‌شود در حالی که گریه می‌کند. / هُوَ يَضْحَكُ - هُوَ يَبْكِي
- ۵- يَبْقَى الْمُحْسِنُ حَيًّا وَ إِنْ نُقِلَ إِلَىٰ مَنَازِلِ الْأَمْوَاتِ.  
انسان نیکوکار هر چند به منزل‌های مردگان منتقل شود، زنده می‌ماند. / حَيًّا
- ۶- إِذَا طَلَبْتَ أَنْ تَنْجَحَ فِي عَمَلِكَ فَقُمْ بِهِ وَحِيدًا<sup>۱۹</sup> وَ لَا تَتَوَكَّلْ عَلَى النَّاسِ. قام: ایستاد/ قامَ بِ: اقدام کرد به  
اگر خواهی در کارت موفق شوی پس به تنهایی اقدام به انجام آن کار کن و به مردم تکیه نکن. / وَحِيدًا

۱. عفا: عفو کرد ۲. أذْنَبَ: گناه کرد

### ● التَّمْرِينُ الثَّامِنُ: صَعَّ خَطًّا تَحْتَ الْمُفْرَدِ وَ جَمَعِهِ. برگرد

- ۱- سَمَكَةٌ ، سَمَكَات  
۲- ذُكْرِي ، ذُكْرِيَات  
۳- فَرِيَسَةٌ ، فَرَايِس  
۴- قُرْبَان ، قُرَابِين  
۵- خَطِيئَةٌ ، أَخْطَاء (خطأ)  
۶- طَعَام ، مَطَاعِم  
۷- دَعْوَةٌ ، دَعَوَات  
۸- كِتَابَةٌ ، كِتَابَات  
۹- شَعْب ، شُعَب  
۱۰- عَظْم ، أَعَاظِم  
۱۱- تَمَثَال ، أَمَثَلَةٌ  
۱۲- سِنٌّ ، سِنَوَات  
۱۳- عَصْر ، عُصُور  
۱۴- صَنِيم ، أَصْنَام  
۱۵- حَاج ، حَجَاج  
۱۶- دَمِيع ، دُمُوع  
۱۷- وَجْه ، وُجُوهُ  
۱۸- بِنْت ، أَبْنَاء  
۱۹- إِلَه ، آلِهَةٌ  
۲۰- آيَةٌ ، آيَات
- بنت (بنات)، أبناء (ابن)

<sup>۱۹</sup> وَحِيدًا ≠ مَعًا

## الدرس الثالث برگرد

((العلمُ صيدٌ و الكتابُ قيدٌ)) ف ((قيدوا العلمَ بالكتابة)) رسول الله ﷺ

دانش شکار است و نوشتن بند؛ پس دانش را با نوشتن به بند آورید.

﴿الْكَتُبُ طَعَامُ الْفِكْرِ﴾

(عَنْ كِتَابِ «أَنَا» لِعَبَّاسِ مَحْمُودِ الْعَقَّادِ، بِتَصْرِفٍ)

کتاب‌ها خوراک اندیشه‌اند.

(از کتاب «أَنَا» نوشته عباس محمود العقاد، با تصرف)

إِنَّ الْكُتُبَ طَعَامُ الْفِكْرِ، وَ لِكُلِّ فِكْرٍ طَعَامٌ، كَمَا تَوْجَدُ أُطْعَمَةٌ لِكُلِّ جِسْمٍ.

کتاب‌ها، خوراک اندیشه‌اند و هر اندیشه‌ای خوراکی دارد، همان‌گونه که برای هر بدنی خوراک‌هایی یافت می‌شود.

(وجود دارد)

وَ مِنْ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِيُّ أَنَّهُ يَجْذِبُ غِذَاءً مُنَاسِبًا لِنَفْسِهِ،

و از مزیت‌های بدن نیرومند این است که خوراکی مناسب را برای خودش جذب می‌کند.

وَ كَذَلِكَ الْإِنْسَانُ الْعَاقِلُ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَجِدَ غِذَاءً فِكْرِيًّا فِي كُلِّ مَوْضِعٍ،

و همچنین انسان خردمند (دانا) می‌تواند که در هر موضوعی خوراکی فکری بیابد.

وَ إِنَّ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ كَالْتَّحْدِيدِ فِي اخْتِيَارِ الطَّعَامِ، كِلَاهُمَا لَا يَكُونُ إِلَّا لِطِفْلِ أَوْ مَرِيضٍ.

و محدودسازی گزینش کتاب‌ها مانند محدودسازی گزینش خوراک است، هر دوی آنها فقط برای کودکی یا بیماری است.

إِذَا كَانَ لَكَ فِكْرٌ قَادِرٌ تَسْتَطِيعُ بِهِ أَنْ تَفْهَمَ مَا تَقْرَأُ؛ فَاقْرَأْ مَا تُحِبُّ مِنَ الْكُتُبِ؛

اگر اندیشه‌ای توانمند داشته باشی که به کمک آن می‌توانی آنچه را می‌خوانی بفهمی، پس از میان کتاب‌ها هرچه را

دوست داری بخوان.

قَالَتَجَارِبُ لَا تُغْنِينَا عَنِ الْكُتُبِ، لِأَنَّ الْكُتُبَ تَجَارِبُ الْأُمَمِ عَلَى مَرِّ آلَافِ السِّنِينَ، وَ لَا يُمْكِنُ أَنْ تَبْلُغَ تَجْرِبَةُ الْفَرْدِ الْوَاحِدِ أَكْثَرَ

مِنْ عَشْرَاتِ السِّنِينَ.

تجربه‌ها ما را از کتاب‌ها بی‌نیاز نمی‌کنند، زیرا کتاب‌ها تجربه‌های امت‌ها در گذر هزاران سال هستند، و امکان ندارد که

تجربه یک فرد به بیشتر از ده‌ها سال برسد (بیشتر از چند دهه باشد).

وَ لَا أَظُنُّ أَنَّ هُنَاكَ كُتُبًا مُكْرَّرَةً، لِأَنِّي أَعْتَقِدُ أَنَّ الْفِكْرَةَ الْوَاحِدَةَ إِذَا طَرَحَهَا أَلْفُ كَاتِبٍ، أَصْبَحَتْ أَلْفَ فِكْرَةٍ.

و گمان نمی‌کنم که کتاب‌های تکراری وجود داشته باشد، زیرا من اعتقاد دارم (بر این باورم) که یک فکر (ایده) را اگر هزار

نویسنده مطرح کنند، هزار فکر (ایده) می‌شود.

وَ لِهَذَا أُرِيدُ أَنْ أَقْرَأَ فِي الْمَوْضُوعِ الْوَاحِدِ آرَاءَ عِدَّةِ كُتَّابٍ،

و بنابراین می‌خواهم در یک موضوع (موضوع یکسان) نظره‌های چند نویسنده را بخوانم.

لأنَّ هَذَا الْعَمَلَ أَمْتَعٌ وَ أَنْفَعُ مِنْ قِرَاءَةِ الْمَوْضُوعَاتِ الْمُتَعَدِّدَةِ، فَمَثَلًا أَقْرَأُ فِي حَيَاةِ «نَابِلْيُون» آراءَ ثَلَاثِينَ كَاتِبًا،  
زیرا این کار از خواندن موضوع‌های متعدّد لذت‌بخش‌تر و سودمندتر است، مثلاً در زندگی ناپلئون نظرات سی نویسنده  
را می‌خوانم.

وَأَنَا وَائِقٌ أَنْ كُلَّ كَاتِبٍ قَدْ وَصَفَ نَابِلْيُونًا بِأَوْصَافٍ لَا تُشْبِهُهُ أَوْصَافُ الْكُتَّابِ الْأَخْرَيْنِ.<sup>۲۰</sup>

و من مطمئنم که هر نویسنده‌ای ناپلئون را به صفت‌هایی وصف کرده که شبیه صفت‌های نویسندگان دیگر نیست.

قُرْبَ كِتَابٍ يَجْتَهِدُ الْقَارِئُ فِي قِرَاءَتِهِ، ثُمَّ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ بِفَائِدَةٍ، وَ رَبُّ كِتَابٍ يَتَصَفَّحُهُ قَارِئُهُ؛ فَيُؤَثِّرُ فِي نَفْسِهِ تَأْثِيرًا عَمِيقًا  
يَظْهَرُ فِي آرَائِهِ. پس چه بسا کتابی که خواننده در خواندن آن سخت تلاش کند، سپس سودی از آن نبرد، و چه بسا کتابی  
که خواننده‌اش آن را سریع مطالعه کند (ورق بزند)؛ اما تأثیری ژرف در روح او می‌گذارد که در اندیشه‌هایش آشکار  
می‌شود.

أَمَّا الْكِتَابُ الْمُفِيدُ فَهُوَ الَّذِي يَزِيدُ مَعْرِفَتَكَ فِي الْحَيَاةِ وَ قُوَّتَكَ عَلَى الْفَهْمِ وَ الْعَمَلِ، فَإِذَا وَجَدْتَ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ، كَانَ جَدِيرًا  
بِالْعِنَايَةِ وَ التَّقْدِيرِ. اما کتاب سودمند کتابی است که شناخت تو را در زندگی و توان تو را بر فهمیدن و عمل کردن  
افزایش دهد، و اگر آن را در کتابی یافتی، شایان توجه و قدردانی است.

الْعَقَادُ أَدِيبٌ وَ صَحْفِيٌّ وَ مُفَكِّرٌ وَ شَاعِرٌ مِصْرِيٌّ؛ أُمُّهُ مِنْ أَصْلِ كُرْدِيٍّ.

عقاد ادیب (نویسنده)، روزنامه‌نگار، اندیشمند و شاعری مصری است؛ مادر او از نژاد کرد است (اصالتی کردی دارد).

فَكَانَ الْعَقَادُ لَا يَرَى الْجَمَالَ إِلَّا الْبُحْرِيَّةَ؛ وَ لِهَذَا لَانْشَاهِدُ فِي حَيَاتِهِ إِلَّا النَّشَاطَ<sup>۲۱</sup> عَلَى رَعْمٍ ظُرُوفِهِ الْقَاسِيَةِ<sup>۲۲</sup>.

عقاد زیبایی را فقط در آزادی می‌دید (عقاد زیبایی را در چیزی به جز آزادی نمی‌دید)؛ و برای همین در زندگی‌اش با  
وجود شرایط دشوارش فقط شادابی (فعالیت) می‌بینم. یا با وجود شرایط سخت و دشوارش چیزی به جز نشاط  
نمی‌بینم.<sup>۲۳</sup>

يُقَالُ إِنَّهُ قَرَأَ آلَافَ الْكُتُبِ. وَ هُوَ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَّابِ فِي مِصْرَ. فَقَدْ أَضَافَ<sup>۲۴</sup> إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ<sup>۲۵</sup> أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ فِي  
الْمَجَالَاتِ<sup>۲۶</sup> الْمُخْتَلَفَةِ.

گفته می‌شود که او هزاران کتاب خوانده است. و او از مهم‌ترین نویسندگان در مصر است. بی گمان او بیشتر از صد  
کتاب در زمینه‌های مختلف (گوناگون) به کتابخانه عربی افزوده است.

<sup>۲۰</sup> آخر: اسم تفضیل و مؤنثش آخری / آخر: اسم فاعل و مؤنثش آخره

<sup>۲۱</sup> نشاط: فعالیت، کار، چابکی، زنده دلی، نشاط، جنبش، کوشش، تقلا یا کشمکش کردن

<sup>۲۲</sup> با جمع مکسر غیر عاقل همچون مفرد مؤنث رفتار می‌شود. **ظُرُوفِهِ الْقَاسِيَةِ**. برای ظروف، صفت مفرد مؤنث (القاسية) آورده شده است.

<sup>۲۳</sup> این عبارت جایگزین می‌شد بهتر بود: لَمْ يَتَوَقَّفْ إِنتَاجَهُ الْأَدَبِيَّ بِالرَّعْمِ مِنَ الظُّرُوفِ الْقَاسِيَةِ الَّتِي مَرَّ بِهَا.

<sup>۲۴</sup> وَ هُوَ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَّابِ فِي مِصْرَ فَقَدْ أَضَافَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ ← وَ هُوَ أَحَدُ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَّابِ فِي مِصْرَ فَقَدْ أَضَافَ (افزود به) الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ

أَضَافَ إِلَى (نسبت داد، پناه داد)

<sup>۲۵</sup> الْمَكْتَبَةُ الْعَرَبِيَّةُ: مَجْمُوعُ الْكُتُبِ وَ الْمُؤَلَّفَاتِ الَّتِي تُكُونُ التَّرَاثَ الْعَرَبِيَّ.

<sup>۲۶</sup> الْمَجَالَاتُ: زَمِينَةُهَا «مفرد: الْمَجَالُ»

ما دَرَسَ الْعَقَادُ إِلَّا فِي الْمَرْحَلَةِ الْإِبْتِدَائِيَّةِ، لِعَدَمِ وُجُودِ مَدْرَسَةِ ثَانَوِيَّةٍ فِي مُحَافِظَةِ أُسْوَانَ الَّتِي وُلِدَ وَ نَشَأَ فِيهَا.<sup>۲۷</sup>  
عقاد به دلیل نبودن (بخاطر عدم وجود) دبیرستان در استان اسوان که در آن متولد شد و پرورش یافت، فقط در مرحله دبستان (ابتدایی) درس خوانده است.

وَمَا اسْتَطَاعَتْ أُسْرَتُهُ أَنْ تُرْسِلَهُ إِلَى الْقَاهِرَةِ لِتَكْمِيلِ الدِّرَاسَةِ.  
و خانواده‌اش نتوانست که برای تکمیل تحصیلاتش او را به قاهره بفرستد.

فَمَا اعْتَمَدَ الْعَقَادُ إِلَّا عَلَى نَفْسِهِ. فَقَدْ تَعَلَّمَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ مِنَ السِّيَاحِ الَّذِينَ كَانُوا يَأْتُونَ إِلَى مِصْرَ لَزِيَارَةِ الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.  
پس عقاد تنها به خودش تکیه کرد. (عقاد به کسی جز خودش تکیه نکرد). پس انگلیسی را از جهانگردانی (گردشگرانی) که برای دیدن آثار تاریخی به مصر می‌آمدند، یاد گرفت.

### المعجم برگرد

أَضَافَ: افزود (مضارع: يُضِيفُ / مصدر: إِضَافَةٌ) أَعْنَى: بی‌نیاز گردانید (مضارع: يُعْنِي / مصدر: إِغْنَاءُ) أَغْنَاهُ عَنْهُ: او را از آن بی‌نیاز کرد. الْأَمْتَعُ: لذت‌بخش‌تر الْتَّحْدِيدُ: محدود کردن (ماضی: حَدَدَ / مضارع: يَحَدِّدُ)	تَصَفَّحَ: ورق زد، سریع مطالعه کرد الْتَّانَوِيَّةُ: دبیرستان الْجَدِيرُ: شایسته الْصَّحْفِيُّ: روزنامه‌نگار الظَّرُوفُ: شرایط «مفرد: الظَّرْفُ» الْقَاسِي: سخت و دشوار الْكُتَّابُ: نویسندگان «مفرد: الكَاتِبُ»	الْمُفَكِّرُ: اندیشمند نَشَأَ -: پرورش یافت الْوَأَثِقُ: مطمئن هُنَاكَ: وجود دارد، آنجا يُقَالُ: گفته می‌شود «مجهول يَقُولُ»
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

<sup>۲۷</sup> اقتصرت دراسته على المرحلة الابتدائية فقط؛ لعدم توافر المدارس الحديثة في محافظة أسوان، حيث ولد ونشأ هناك.

## حَوْلِ النَّصِّ بِرْگِرد

✓ x

کھ. أ. عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- دَرَسَ الْعَقَادُ فِي جَامِعَةِ أَنْقَرَةَ وَ حَصَلَتْ عَلَى دُكْتُورَاهِ فَخَرِيَّةٍ مِنْهَا. .....x  
عَقَادٌ دَرِ دَانِشْگَاهِ أَنْكَارَا دَرَسَ خَوَانِدٌ وَ از آن [دانشگاه] دِکْتَرَايِ افْتِخَارِي بَه دِست آوَرْد.

۲- رَبُّ كِتَابٍ تَجْتَهِدُ فِي قِرَاءَتِهِ، ثُمَّ لَا تَحْصُلُ عَلَى فَائِدَةٍ مِنْهُ. .....✓  
چَه بَسَا كِتَابِي كِه دَر خَوَانِدِنِ آن تَلَاش كِنِي (تَلَاش مِي كِنِي)، بَعْد فَايْدَهَايِ از آن بَه دِست نِيَاوَرِي (نَمِي آوَرِي).

۳- الْكُتُبُ تَجَارِبُ آلَافِ الْعُلَمَاءِ عَلَى مَرِّ السِّنِينَ. .....✓  
كِتَابَهَا تَجْرِبَه‌هَايِ هَزَارَانِ دَانِشْمَنْدِ دَر گِذَر سَالَهَاست.

۴- تَحْدِيدُ قِرَاءَةِ الْكُتُبِ نَافِعٌ فِي رَأْيِ الْكَاتِبِ. .....x  
از نَظَرِ نُويسَنْدِه، مَحْدُودِ كَرْدِنِ خَوَانِدِنِ كِتَابَهَا مَفِيدِ اسْت.

۵- يَعْتَقِدُ الْعَقَادُ أَنَّ الْجَمَالَ جَمَالَ الْحُرِّيَّةِ. .....✓  
عَقَادٌ اعْتِقَادٌ دَارِدُ كِه زِيْبَايِي، زِيْبَايِي آزَادِي اسْت.

۶- لَا طَعَامَ لِفِكْرِ الْإِنْسَانِ. .....x  
هِيچِ خَوْرَاكِي بَرَايِ اَنْدِيْشَهْ اَنْسَانِ نِيْسْت.

کھ. ب. أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- لِمَاذَا لَمْ يُوَاصِلِ الْعَقَادُ دِرَاسَتَهُ فِي الْمَدْرَسَةِ الثَّانَوِيَّةِ؟ چَرَا عَقَادٌ تَحْصِيْلَاتِ خُودِ رَا دَر مَدْرَسَهْ مَتَوَسَطَهْ اِدَامَه نَدَاد؟  
لَمْ يُوَاصِلِ الْعَقَادُ دِرَاسَتَهُ لِعَدَمِ وُجُودِ مَدْرَسَةِ ثَانَوِيَّةِ فِي مُحَافِظَةِ أُسْوَانِ الَّتِي وُلِدَ وَ نَشَأَ فِيهَا.

۲- بَأَيِّ شَيْءٍ شَبَّهَ الْعَقَادُ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ؟ عَقَادٌ مَحْدُودِ كَرْدِنِ اَنْتِخَابِ كِتَابَهَا رَا بَه چَه چِيْزِي شَبِيْهَه كَرْدِه اسْت؟  
شَبَّهَ الْعَقَادُ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ بِالتَّحْدِيدِ فِي اخْتِيَارِ الطَّعَامِ.

۳- كَمْ كِتَابًا أَضَافَ الْعَقَادُ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ؟ عَقَادٌ چَنْد كِتَابَ بَه كِتَابْخَانَهْ عَرَبِيْ اَفْرُود؟  
فَقَدْ أَضَافَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ.

۴- مِمَّنْ تَعَلَّمَ الْعَقَادُ اللُّغَةَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ؟ عَقَادٌ زَبَانَ اَنْگِلِيْسِي رَا از چَه كِْسِي يَاد گِرْفْت؟  
فَقَدْ تَعَلَّمَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ مِنَ السِّيَاحِ الَّذِينَ كَانُوا يَأْتُونَ إِلَى مِصْرَ لِرِيزَارَةِ الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.

۵- مَا هُوَ مَقْيَاسُ الْكُتُبِ الْمُفِيدَةِ؟ مَعْيَارٌ وَ سَنْجَشِ كِتَابَهَايِ مَفِيدِ چِيْسْت؟  
الْكِتَابُ الْمُفِيدُ هُوَ الَّذِي يَزِيدُ مَعْرِفَتَكَ فِي الْحَيَاةِ وَ قُوَّتَكَ عَلَى الْفَهْمِ وَ الْعَمَلِ.

۶- مَا هِيَ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِيِّ؟ بَرْتَرِي وَ اَمْتِيَازَهَايِ بَدَنِ نِيْرُومَنْدِ چِيْسْت؟  
مِنْ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِيِّ أَنَّهُ يَجْذِبُ غِذَاءً مُنَاسِبًا لِنَفْسِهِ.

## ه اِغْلَمُوا ه برگرد

### أَسْلُوبُ الْإِسْتِثْنَاءِ

به این جمله دقت کنید.

- «حَضَرَ الزَّمْلَاءَ فِي صَالَةِ الْأَمْتِحَانِ إِلَّا حَامِداً» هم شاگردی‌ها به جز حامد در سالن امتحان حاضر شدند.
- کلمه «حامداً» در جمله بالا مُسْتَثْنَى، «الزَّمْلَاءَ» مُسْتَثْنَى مِنْهُ<sup>۲۸</sup> و «إِلَّا» ادات استثناء نامیده می‌شوند.
- مُسْتَثْنَى یعنی «جدا شده از حکم ماقبل».

حَضَرَ	الزَّمْلَاءَ	فِي صَالَةِ الْأَمْتِحَانِ	إِلَّا	حَامِداً
	مُسْتَثْنَى مِنْهُ		ادات استثناء	مُسْتَثْنَى
الزَّمْلَاءَ	حَضَرُوا	فِي صَالَةِ الْأَمْتِحَانِ	إِلَّا	حَامِداً
مُسْتَثْنَى مِنْهُ			ادات استثناء	مُسْتَثْنَى

مثال دیگر: كُلُّ شَيْءٍ يَنْقُصُ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمَ.

مُسْتَثْنَى مِنْهُ      ادات استثناء      مُسْتَثْنَى

### كَمَا اخْتِزَ نَفْسَكَ (۱): تَرْجِمْ مَا يَلِي، ثُمَّ عَيِّنِ الْمُسْتَثْنَى وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ.

۱- ﴿... كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...﴾ القمص: ۸۸

همه چیز جز چهره او نابود شدنی است. / جز ذات او همه چیز نابودشونده است. (فولادوند)

الْمُسْتَثْنَى: وَجْهَهُ      وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ شَيْءٍ

۲- ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ○ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ ص: ۷۳ و ۷۴

پس همه فرشتگان با هم سجده کردند؛ جز شیطان که خود را بزرگ یافت و از کافران شد. (مؤلف)

پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند\* مگر ابلیس [که] تکبر نمود و از کافران شد. (فولادوند)

در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند؛ جز ابلیس که تکبر ورزیدند و از کافران بود. (مکارم شیرازی)

الْمُسْتَثْنَى: إِبْلِيسَ      وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: الْمَلَائِكَةُ

۳- كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَ أَعْيُنٍ: عَيْنُ سَهْرَتٍ<sup>۱</sup> فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ عَيْنُ غُضَّتٍ<sup>۲</sup> عَنْ مَحَارِمِ<sup>۳</sup> اللَّهِ، وَ عَيْنُ فَاصَتْ<sup>۳</sup> مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

هر چشمی روز رستاخیز گریان است، جز سه چشم: چشمی که در راه خدا بیدار مانده، چشمی که از محرّمات الهی بر هم نهاده شده، و چشمی که از پروای خدا لبریز (ازاشک) شده است.

الْمُسْتَثْنَى: ثَلَاثَ أَعْيُنٍ      وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ عَيْنٍ

۴- كُلُّ وَعَاءٍ<sup>۴</sup> يَضِيقُ<sup>۵</sup> بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ؛ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ<sup>۶</sup> بِهِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

[گنجایش] هر ظرفی با آنچه در آن نهاده شود، تنگ می‌شود، جز ظرف دانش که با آن [تحصیل علم] فراخ می‌شود.

<sup>۲۸</sup> مطابق آموزش کتاب درسی در جمله‌هایی مانند «الزَّمْلَاءَ حَضَرُوا فِي صَالَةِ الْأَمْتِحَانِ إِلَّا حَامِداً» مُسْتَثْنَى مِنْهُ «واو» در «حَضَرُوا» نیست؛ بلکه مرجع این «واو» یعنی «الزَّمْلَاءَ» مُسْتَثْنَى مِنْهُ است.

<sup>۲۹</sup> مَحْرَمَةٌ: ج. مَحَارِمُ [حرم]: چیزی که بی حرمتی به آن جایز نباشد.



الْمُسْتَثْنَى: وَعَاءَ وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ وَعَاءٍ

۵- كُلُّ شَيْءٍ يَرُخَّصُ<sup>۸</sup> إِذَا كَثُرَ إِلَّا الْأَدَبَ؛ فَإِنَّهُ إِذَا كَثُرَ غَلَا<sup>۹</sup>. مَثَلٌ عَرَبِيٌّ

هر چیزی جز ادب هرگاه زیاد شود، ارزان می شود؛ زیرا آن هرگاه زیاد شود پر بها (گران) می شود.

الْمُسْتَثْنَى: الْأَدَبَ وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ شَيْءٍ

۶- لَا تَعَلَّمْ زَمِيلَاتِي اللَّغَةَ الْفَرَنْسِيَّةَ إِلَّا عَطِيَّةً.

به جز عطیه همکلاسی هایم زبان فرانسه بلد نیستند. (نمی دانند)

الْمُسْتَثْنَى: عَطِيَّةً وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: زَمِيلَاتٍ

۷- حَلَّ الطَّلَابُ مَسَائِلَ الرِّيَاضِيَّاتِ إِلَّا مَسْأَلَةً.

دانش آموزان مسئله های ریاضی را بجز یک مسئله حل کردند.

الْمُسْتَثْنَى: مَسَائِلَ وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: مَسْأَلَةً

۱. سَهَرَ - : بیدار ماند ۲. غَضَّ عَيْنَهُ: چشم بر هم نهاد ۳. فَاضَ: لبریز شد ۴. الْخَشْيَةَ: پروا ۵. الْوَعَاءَ: ظرف «جمع: الْأَوْعِيَّة»  
۶. ضَاقَ: تنگ شد ۷. اتَّسَعَ: فراخ شد ≠ ضَاقَ ۸. رُخِّصَ: ارزان شد ۹. غَلَا: گران شد ≠ رُخِّصَ

## أسلوبُ الحصر<sup>۳۰</sup>

حصر با إلا<sup>۳۱</sup>:

■ «إلا» در «اسلوب حصر» برای استثناء نمی آید؛ بلکه برای «اختصاص و حصر» است.

■ «حصر» یعنی اختصاص دادن چیزی به کسی یا موضوعی؛ مانند:

«ما فازَ إِلَّا الصَّادِقُ» یعنی «کسی جز راستگو موفق نشد.» یا «تنها راستگو موفق شد»

در این جمله موفقیت را به شخص راستگو منحصر کرده و از دروغگو سلب کرده ایم.

■ این اسلوب معمولاً هنگامی است که پیش از این جمله منفی آمده و مستثنی منه ذکر نشده باشد؛ مثال:

← تنها کاظم قصیده را حفظ کرد.

ما حَفِظَ الْقَصِيدَةَ إِلَّا كَاطِمٌ. ← کسی جز کاظم قصیده را حفظ نکرد.

در جمله بالا «حفظ قصیده» فقط به کاظم اختصاص دارد و فقط در او حصر شده است.

■ در اسلوب حصر می توانیم عبارت را به صورت مثبت و مؤکد ترجمه کنیم.

← در کتابخانه تنها کاظم را دیدم.

ما شَاهَدْتُ فِي الْمَكْتَبَةِ إِلَّا كَاطِمًا. ← در کتابخانه کسی را جز کاظم ندیدم.

<sup>۳۰</sup> در اسلوب حصر یافتن مستثنی و مستثنی منه از اهداف آموزشی و ارزشیابی نیست.

<sup>۳۱</sup> مواردی که حصر را می رساند به معنای فقط و تنها می آید: حصر با الا، حصر با إِمَّا، مقدم شدن جار و مجرور و مفعول از موارد تاکید لا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ (فقط خدا را عبادت کنید.)// إِمَّا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ. (فقط مؤمنان برادرند.) / عَلَيْهِ فَلْتَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ. (مؤمنان تنها بر او باید توکل کنند.)// إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ. (تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوییم.)

**که اختیز نفسک (۲): ترجم العبارات التالیة، ثم میز أسلوب الحصر من أسلوب الاستثناء.**

۱- ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ ...﴾ الأنعام: ۳۲

و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست ... (فولادوند) / **اسلوب حصر**

۲- ﴿... لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ يوسف: ۸۷

جز قوم کافران از رحمت خدا نومید نمی شود. (مؤلف کتاب) / **اسلوب حصر**

جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی شود. (فولادوند)

جز خدانشناسان کسی از رحمت الهی نومید نمی گردد. (خرمشاهی)

۳- ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ...﴾ العصر: ۳ و ۲

بی گمان انسان در زیان است ○ مگر کسانی که ایمان آورده اند و کارهای نیک انجام داده اند... / **اسلوب استثناء** -

مستثنی: الذین / مستثنی منه: الإنسان

۴- ما طالعُت ليلة الامتحان كتاباً إلا كتاب العربية.

شب امتحان کتابی به جز کتاب عربی مطالعه نکردم. / **اسلوب استثناء** / مستثنی: کتاب / مستثنی منه: کتاباً

۵- قرأت الكتاب التاريخي إلا مصادره.

کتاب تاریخی (کتاب تاریخ) را به جز منابعش خواندم. / **اسلوب استثناء** / مستثنی: مصادر / مستثنی منه: الكتاب

۶- اشتريت أنواع الفاكهة إلا أناس.

انواع میوه را به جز آناس خریدم. / **اسلوب استثناء** / مستثنی: أناس / مستثنی منه: أنواع

مصادر: منابع

## کتاب التمارین برگرد

### ● التمرین الأول: اکتب کلمة مناسبة للتوضیحات التالية من کلمات المعجم.

۱- جعله غنياً لا حاجة له. ....

او را بی نیاز ساخت که هیچ نیازی نداشته باشد. (أغنى: بی نیاز گردانید)

۲- شخص يكتب مقالات في الصحف. ....

شخصی که در روزنامه‌ها مقالاتی می‌نویسد. (الصحفي: روزنامه‌نگار)

۳- المرحلة الدراسية بعد الابتدائية. ....

مرحله تحصیلی بعد از دبستان (الثانوية: متوسطه، دبیرستان)

۴- العالم الذي له أفكار عميقة و حديثة. ....

دانشمندی که اندیشه‌هایی ژرف و نو (مدرن) دارد. (المفكر: اندیشمند)

۵- الأوضاع و الأحوال التي نراها حولنا. ....

اوضاع و احوالی که اطرافمان می‌بینیمش. (الظروف: شرایط)

### ● التمرین الثاني: ضع في الفراغ كلمة مناسبة من الكلمات التالية. برگرد

۱- سعر العنب ..... في نهاية الصيف بسبب وفوره في السوق.

(يغلو  يرخص  يكثر  يغض  )

یغلو (گران می‌شود) / یرخص (ارزان می‌شود) / یكثر (زیاد می‌شود) / یغض (کاهش می‌دهد)  
قیمت انگور در پایان تابستان به خاطر فراوانی‌اش در بازار ارزان می‌شود.

۲- أعطى المدير مسؤولية المكتبة لزميلي و هو ..... بها.

(جدیر  شلال  تلفاز  ظروف  )

جدیر (شایسته) // شلال (آبشار) // تلفاز (تلفن) // ظروف (شرایط)

مدیر مسئولیت کتابخانه را به همکلاسی‌ام داد و او شایسته آن بود.

۳- ذهبنا إلى البستان و ..... التفاحات و الرمانات.

(طبعننا  تصفحننا  ركبنا  اكلنا  )

طبعننا: چاپ کردیم / تصفحننا: ورق زدیم / ركبنا: سوار شدیم / اكلنا: خوردیم  
به باغ رفتیم و سیب‌ها و انارها را خوردیم.

۴- صنعت ..... جميلاً من خشب شجرة الجوز.

(وعاء  زجاجاً  حديداً  نحاساً  )

وعاء: ظرفی = إناء / زجاجاً: شیشه‌ای / حديداً: آهنی / نحاساً: مسی  
ظرف زیبایی از چوب درخت گردو ساختم.

۵- حَارِسُ الْفُنْدُقِ ..... كُلُّ اللَّيْلِ مَعَ زَمِيلِهِ.

(يُحَفِّضُ  يُمَرِّرُ  يَقْدِفُ  يَسَهِّرُ )

يُحَفِّضُ: پابین می آورد، تخفیف می دهد/ يُمَرِّرُ: تلخ می کند/ يَقْدِفُ: پرتاب می کند/ يَسَهِّرُ: بیدار می ماند  
نگهبان هتل، همه شب را (منظور: سراسر شب) همراه دوستش بیدار می ماند.

● التمرین الثالث: اَمَلًا الْجَدُولَ بِكَلِمَاتٍ مُنَاسِبَةٍ. بَرِّدْ

الرمز

ع	د	و	ا	ن	دشمنی: عدوان	۱
ح	م	ا	م	ة	کبوتر: حمامة	۲
م	ت	ذ	ک	ر	به یاد آورنده: متذکر	۳
ع	ب	ا	ء	ة	چادر: عباءة	۴
م	أ	خ	و	ذ	گرفته شده: مأخوذ	۵
ت	ع	ا	ر	ف	آشنایی: تَعَارُفٌ	۶
م	ق	ط	و	ع	بریده شده: مَقْطُوعٌ	۷
ح	ر	ب	ا	ء	آفتاب پرست: حرباء	۸
ظ	ا	ه	ر	ة	پدیده: ظاهرة	۹
أ	ق	م	ا	ر	ماه ها: أَوْمار	۱۰
ب	ط	ا	ق	ة	کارت، بلیت: بطاقة	۱۱
أ	ف	ل	ا	م	فیلم ها: أُولام	۱۲
م	ع	ج	و	ن	خمیر: مَعجون	۱۳
ب	ض	ا	ع	ة	کالا: بضاعَة	۱۴
أ	ن	ه	ا	ر	رودها: أَنْهار	۱۵
ت	ع	ل	ی	م	یاد دادن: تَعْلیم	۱۶
س	ه	و	ل	ة	آسانی: سهوَلَة	۱۷
أ	ص	ن	ا	م	بت ها: أَصنام	۱۸
ن	ف	ق	ا	ت	هزینه ها: نَقَقَات	۱۹
ک	ر	ا	س	ی	سندلی ها: گراسی	۲۰
و	ا	ل	د	ة	مادر: والِدَة	۲۱
س	ر	و	ا	ل	شلوار: سروال	۲۲
ب	ه	ا	ئ	م	چارپایان: بهائم	۲۳
إ	ر	س	ا	ل	فرستادن: إرسال	۲۴
أ	ع	ل	ا	م	پرچم ها: أعلام	۲۵
ح	ج	ا	ر	ة	سنگ ها: حجارَة	۲۶
ت	ل	م	ی	ذ	دانش آموز: تَلْمیذ	۲۷
ب	ر	ا	م	ج	برنامه ها: برامج	۲۸

و بندگان خدای رحمان کسانی اند که روی زمین به نرمی گام برمی دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می دهند. ( فولادوند)

هُوَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴿۱۳﴾

القرآن: ۱۳

عباءة  
مأخوذ  
متذکر  
حمامة  
تعارف  
حرباء  
عدوان  
مقطوع  
ظاهرة  
أفلام  
بطاقة  
أفمار  
تعلیم  
أنهار  
معجون  
بضاعة  
سهولة  
نققات  
سروال  
والدة  
گراسی  
بهائم  
أعلام  
أصنام  
تلمیذ  
إرسال  
برامج  
حجارة

- به بیان ویژگی‌های دستوری کلمه بیرون از جمله، در زبان عربی «التحلیل الصرفی» می‌گویند.  
در مورد اسم: نوع اسم (اسم فاعل، اسم مفعول، اسم تفضیل، اسم مبالغه یا مصدر)، تعداد (مفرد، مثنی، جمع و نوع آن)، جنس (مذکر، مؤنث)، معرفه یا نکره  
در مورد فعل: نوع (ماضی، مضارع، امر)، معلوم یا مجهول
- و به ذکر نقش دستوری کلمه، یعنی جایگاه آن در جمله در زبان عربی «المحلّ الإعرابی» می‌گویند.  
جمله اسمیه: مبتدا + خبر  
جمله فعلیه: فعل + فاعل + مفعول  
دیگر نقش‌ها: جار و مجرور یا مضاف الیه یا صفت

● التمرین الرابع: عین الصحیح فی التحلیل الصرفی و المحلّ الإعرابی لما أشیر إلیه بخط. برگرد

{الْعَمَالُ الْمُجْتَهِدُونَ يَشْتَغِلُونَ فِي الْمَصْنَعِ} {نَجَحَتِ الطَّالِبَاتُ فِي الْأَمْتِحَانِ}

۱. الْعَمَالُ	أ. اسْمُ فَاعِلٍ، جَمْعٌ تَكْسِيرٍ وَ مَفْرُودٌ «الْعَامِلُ» ب. اسْمٌ مَبَالِغَةٌ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سَالِمٌ، مَعْرَفٌ بِأَلْ	مَبْتَدَأٌ <input checked="" type="checkbox"/>	فَاعِلٌ
۲. الْمُجْتَهِدُونَ	أ. اسْمُ فَاعِلٍ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سَالِمٌ، مَعْرَفٌ بِأَلْ ب. اسْمٌ مَفْعُولٌ، مَثْنِيٌّ، مُذَكَّرٌ، نَكْرَةٌ	صِفَةٌ <input checked="" type="checkbox"/>	مُضَافٌ إِلَيْهِ
۳. يَشْتَغِلُونَ	أ. فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مَعْلُومٌ ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مَجْهُولٌ	خَبَرٌ <input checked="" type="checkbox"/>	فَاعِلٌ
۴. الْمَصْنَعِ	أ. اسْمٌ مَفْعُولٌ، مَفْرُودٌ، مَعْرَفٌ بِأَلْ ب. اسْمٌ مَكَانٍ، مَفْرُودٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرَفَةٌ	مُضَافٌ إِلَيْهِ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي الْمَصْنَعِ: جَارٌّ وَ مَجْرُورٌ) <input checked="" type="checkbox"/>
۵. نَجَحَتِ	أ. فِعْلٌ مَاضٍ، مَجْهُولٌ ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مَعْلُومٌ <input checked="" type="checkbox"/>		
۶. الطَّالِبَاتُ	أ. مَصْدَرٌ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سَالِمٌ، مَعْرَفٌ بِأَلْ ب. اسْمٌ فَاعِلٍ، جَمْعٌ مُؤنَّثٌ سَالِمٌ، مَعْرَفَةٌ	مَبْتَدَأٌ	فَاعِلٌ <input checked="" type="checkbox"/>
۷. الْأَمْتِحَانِ	أ. مَصْدَرٌ، مَفْرُودٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرَفٌ بِأَلْ ب. اسْمٌ تَفْضِيلٍ، مَفْرُودٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرَفَةٌ بِالْعَلْمِيَّةِ <sup>۲</sup>	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي الْأَمْتِحَانِ: جَارٌّ وَ مَجْرُورٌ) <input checked="" type="checkbox"/>	صِفَةٌ

۱- فِعْلٌ مَاضٍ: فعل ماضی

۲- مَعْرَفَةٌ بِالْعَلْمِيَّةِ: معرفه به علم بودن

## ● التمرین الخامس: برگرد

أ. كَمِّلِ الْفَرَاجَاتِ فِي تَرْجَمَةِ النَّصِّ التَّالِي.

هُنَاكَ طَائِرٌ يُسَمَّى «بِرْنَاكُل» يَبْنِي عَشَّهُ فَوْقَ جِبَالٍ مُرْتَفِعَةٍ بَعِيداً عَنِ الْمُفْتَرَسِينَ. وَ عِنْدَمَا تَكْبُرُ فِرَاخُهُ، يَرِيدُ مِنْهَا أَنْ تَقْفِرَ مِنْ عَشِّهَا الْمُرْتَفِعِ. تَقْدُفُ الْفِرَاخُ نَفْسَهَا وَاحِداً وَاحِداً مِنْ جِبَلٍ يَبْلُغُ ارْتِفَاعَهُ أَكْثَرَ مِنْ أَلْفِ مِثْرٍ. وَ تَصْطَدِمُ بِالصَّخُورِ عِدَّةً مَرَّاتٍ. يَنْتَظِرُ الْوَالِدَانِ أَسْفَلَ الْجَبَلِ وَ يَسْتَقْبِلَانِ فِرَاخَهُمَا. سَقُوطُ الْفِرَاخِ مَشْهَدٌ مُرْعِبٌ جِدًّا. وَلَكِنْ لَا فِرَارَ مِنْهُ؛ لِأَنَّهُ قِسْمٌ مِنْ حَيَاتِهَا الْقَاسِيَةِ. ١- مُرْعِبٌ: ترسناک

پرنده‌ای وجود دارد که «برناکل» ... نامیده می‌شود..... [او] لانه‌اش را بر فراز کوه‌هایی بلند، دور از شکارچیان .. می‌سازد... و هنگامی که جوجه‌هایش ..... بزرگ می‌شوند.. از آنها می‌خواهند از لانه بلندشان بپرند. جوجه‌ها ..... یکی.. یکی..... خودشان را از کوهی که بلندای آن به بیش از ... هزار متر می‌رسد، می‌اندازند. و چند بار با صخره‌ها .. برخورد می‌کنند..... پدر و مادر، پایین کوه چشم به راه می‌شوند و به پیشواز جوجه‌هایشان می‌روند. افتادن جوجه‌ها صحنه‌ای بسیار ترسناک است. ولی هیچ گریزی از آن نیست؛ زیرا بخشی از زندگی ..... دشوارشان است.

ب. اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ حَظًّا.

عَشَّهُ (عَشٌّ: مفعول / هُ: مضاف اليه) - مُرْتَفِعَةٍ (صفت) - فِرَاخُهُ (فِرَاخٌ: فاعل / هُ: مضاف اليه) - الْفِرَاخُ (فاعل) - أَلْفٌ (مجرور به حرف جرّ) - بِالصَّخُورِ (جار و مجرور) - الْوَالِدَانِ (فاعل) - الْجَبَلِ (مضاف اليه) - فِرَاخٌ (مفعول) - سَقُوطٌ (مبتدا) - الْفِرَاخِ (مضاف اليه) - مَشْهَدٌ (خبر) - مُرْعِبٌ (صفت) - حَيَاةٍ (مجرور به حرف جرّ) - الْقَاسِيَةِ. (صفت).

ج. عَيْنُ نَوْعِ «لَا» فِي «لَا فِرَارَ مِنْهُ.»؟ حَرْفُ نَفْيِ جِنْسٍ

د. اِبْحَثْ عَنِ مُتَضَادِّ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ فِي النَّصِّ: «تَحْتٌ وَ بَعِيدٌ وَ تَصْغُرُ وَ قَصِيرٌ وَ أَقْلٌ وَ أُسْقَلٌ.»  
تَحْتٌ ≠ فَوْقَ / بَعِيدٌ ≠ قَرِيبٌ / تَصْغُرُ ≠ تَكْبُرُ / قَصِيرٌ ≠ مُرْتَفِعَةٌ / أَقْلٌ ≠ أَكْثَرٌ / أُسْقَلٌ ≠ أُعْلَى

ه. اُكْتُبِ مُفْرَدَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ: «جِبَالٌ وَ مُفْتَرَسِينَ وَ فِرَاخٌ وَ صُخُورٌ وَ مَرَّاتٍ.»  
جِبَالٌ: جِبَلٌ / مُفْتَرَسِينَ: مُفْتَرَسٌ / فِرَاخٌ: فِرَاخٌ / صُخُورٌ: صَخْرَةٌ / مَرَّاتٍ: مَرَّةٌ

## ● التمرین السادس: للترجمة. برگرد

أَعْلَامَةٌ: بسیار دانا	أَعْلَمٌ مِنْ: داناتر از سَيَعْلَمُونَ: خواهند دانست	١- عِلْمٌ: دانست
رَجَاءٌ، اِنْتَقِلُوا: لطفاً جا به جا کنید.	لَا يَنْتَقِلُ: جا به جا نمی‌شوند لَنْ يَنْتَقِلَ: جا به جا نخواهد شد	٢- اِنْتَقَلَ: جابه‌جا شد
لا تُرْسَلُ: نفرست (للمذكر) نباید بفرستی (للمؤنث)	الْمُرْسَلُ: فرستاده شده أُرْسِلُ: بفرست	٣- أُرْسِلُ: فرستاد
الْمَعَابِدُ: پرستشگاه‌ها	الْعَابِدُونَ: پرستنده أَعْبَدُونِي: مرا بپرستید	٤- عَبَدَ: پرستید
رَجَاءٌ، سَاعِدُونِي: لطفاً به من کمک کنید.	الْمُسَاعِدُ: کمک کننده، یاور هُمْ سَاعِدُونِي: آنها به من کمک کردند.	٥- سَاعَدَ: کمک کرد

الْمَطْبُوحُ: پخته شده	الطَّبَاحُ: آشپز	۶- طَبَخَ: پخت
	طَبَخَ: پخته شد	
تَكَلَّمَ: سخن می‌گوییم	التَّكَلَّمَ: سخن گفتن	۷- تَكَلَّمَ: سخن گفت
	تَكَلَّمْنَا: سخن گفتیم	

### ● التَّمْرِينُ السَّابِعُ: عَيْنُ الْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَظٌّ. بَرِّكَدْ

- ۱- مَدَارَةُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ.  
مدارا کردن با مردم نصف ایمان است.  
مَدَارَةٌ: مبتدا / النَّاسِ: مضاف الیه / نِصْفٌ: خبر / الْإِيمَانِ: مضاف الیه
- ۲- عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ جَاهِلٍ.  
دشمن عاقل بهتر از دوست نادان است.  
عَدُوٌّ: مبتدا / عَاقِلٌ: صفت / خَيْرٌ: خبر / صَدِيقٍ: مجرور به حرف جر / جَاهِلٍ: مضاف الیه
- ۳- يَا حَبِيبِي، لَا تَقُلْ كَلَامًا إِلَّا الْحَقَّ أَبَدًا.<sup>۳۳</sup>  
دوست من، هرگز سخنی بجز حقیقت نگو.  
كَلَامًا: مفعول / الْحَقَّ: مستثنی
- ۴- أَلْعَلُّمُ فِي الصَّخْرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ.  
علم در کودکی مانند نقش در سنگ است.  
أَلْعَلُّمُ: مبتدا / كَالنَّقْشِ: جار و مجرور / الْحَجَرِ: مجرور به حرف جر «فی»
- ۵- أُضْعَفُ النَّاسِ مَنْ ضَعَفَ عَنِ كِتْمَانِ سِرِّهِ.  
ضعیف‌ترین مردم کسی است که در پنهان کردن رازش ضعیف باشد.  
أُضْعَفُ: مبتدا / النَّاسِ: مضاف الیه / كِتْمَانِ: مجرور به حرف جر / سِرِّهِ: مضاف الیه

### ● التَّمْرِينُ الثَّامِنُ: ابْحَثْ عَنِ الْأَسْمَاءِ التَّالِيَةِ فِي مَا يَلِي. بَرِّكَدْ

(اسم الفاعلِ وَ اسْمِ الْمَفْعُولِ وَ اسْمِ الْمُبَالَغَةِ وَ اسْمِ التَّفْضِيلِ وَ اسْمِ الْمَكَانِ)

- ۱- ﴿... إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ ...﴾ یوسف: ۵۳  
پی‌گمان نفس بسیار امر کننده به بدی است. (چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند فولادوند)  
أ. أَمَّارَةٌ: (وزن فَعَالَةٌ، بسیار امر کننده): اسم مبالغه

<sup>۳۳</sup> برای دبیران: «عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ جَاهِلٍ.» از جمله مواردی که مبتدا می‌تواند نکره واقع شود، نکره موصوفه است. هرگاه مبتدای نکره دارای صفت مفرد باشد به صورت معرفه ترجمه می‌شود. دشمن دانا از دوست نادان بهتر است. (معادل دشمن دانا به از نادان دوست)

برای دانش آموز: عدو: مبتدا/عاقل: صفت/خیر: خبر/صديق: مجرور به حرف جر ، من صديق: جار و مجرور/ جاهل: صفت عاقل و جاهل متضاد نیستند. ← جاهل ≠ عالم / صديق ≠ عدو  
<sup>۳۳</sup> أبداً: همیشه اما در جملات منفی به معنای هرگز می‌باشد.

۲- اَعْلَمُ بِأَنَّ «خَيْرَ الْأَخْوَانِ أَقْدَمَهُمْ» . أمير المؤمنين علي عليه السلام بدان که «بهترین یاران، قدیمی‌ترین آنهاست.»

خَيْرَ (بهترین): اسم تفضیل / أَقْدَمُ (وزن أَفْعَل، قدیمی‌ترین): اسم تفضیل

۳- «أَكْبَرُ الْحَمَقِ الْإِغْرَاقُ فِي الْمَدْحِ وَالذَّمِّ» . أمير المؤمنين علي عليه السلام بزرگترین حماقت، زیاده‌روی در ستایش و نکوهش است.

أَكْبَرُ (وزن أَفْعَل، بزرگ‌ترین): اسم تفضیل

بیشتر بدانیم: أَكْبَرُ: مبتدا / الْحَمَقِ: مضاف الیه / الْإِغْرَاقُ: خبر / فِي الْمَدْحِ: جار و مجرور

۴- طَلَبُ الْحَاجَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ<sup>۳۴</sup> .

طلب نیاز از نا اهلش بدتر از مرگ است.

أَشَدُّ (وزن أَفْعَل، بدتر): اسم تفضیل

بیشتر بدانیم: طَلَبُ: مبتدا / الْحَاجَةِ: مضاف الیه / مِنْ غَيْرِ: جار و مجرور / أَهْلِ: مضاف الیه / هَا: مضاف الیه / أَشَدُّ: خبر /

مِنَ الْمَوْتِ: جار و مجرور

۵- «قُمْ عَنْ مَجْلِسِكَ لِأَبِيكَ وَ مُعَلِّمِكَ وَ إِنْ كُنْتَ أَمِيرًا<sup>۳۵</sup>» . أمير المؤمنين علي عليه السلام

به احترام پدر و معلمت از جایت برخیز اگرچه فرمانروا باشی.

مَجْلِسِ (وزن مَفْعَل، محل نشستن و جا): اسم مکان / مَعْلَمٌ (وزن مَفْعَل): اسم فاعل

۶- «يَوْمُ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ» . أمير المؤمنين علي عليه السلام

روز [اجرای] عدالت بر ستمگر سخت‌تر از روز ستم بر ستم‌دیده است. (مفهوم: پشیمانی ستمگر را می‌رساند.)

الظَّالِمِ (وزن فاعل): اسم فاعل / أَشَدُّ (وزن أَفْعَل، سخت‌تر): اسم تفضیل / الْمَظْلُومِ (وزن مَفْعُول) اسم مفعول

بیشتر بدانیم: يَوْمٌ: مبتدا / أَشَدُّ: خبر / الْعَدْلِ، الْجَوْرِ: مضاف الیه / الظَّالِمِ: مجرور به حرف جر «عَلَى» / يَوْمٌ: مجرور به

حرف جر «مِنْ» / الْمَظْلُومِ: مجرور به حرف جر «عَلَى»

<sup>۳۴</sup> اصل آن «أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ طَلَبُ الْحَاجَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا» حدیثی از امیر المؤمنین علی علیه السلام است.

<sup>۳۵</sup> برای دانش آموز: این شرطیه هرگاه با و همراه شود به معنای اگرچه، جواب شرطش حذف می‌شود. إِنَّ (از اداة شرط) كُنْتَ (فعل شرط) أمیراً.



## الدرس الرابع برگرد

هُذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَطَائِفَهُ  
 هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ  
 وَ لَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ  
 وَ التَّيْتِ يَعْرِفُهُ وَ الْجَلَّ وَ الْعَرَمُ  
 هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ  
 الْعَرْبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرَتْ وَ الْعَجَمُ

این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می‌شناسد. و خانه [خدا] و بیرون و محدودهٔ احرام، او را می‌شناسند. این فرزند بهترین همهٔ بندگان خداست. این پرهیزگار پاک پاکیزهٔ بزرگ قوم است. و این گفتهٔ تو که «این کیست؟» زیان رسانندهٔ بدو نیست. عرب و غیر عرب کسی را که تو انکار کردی<sup>۳۶</sup> می‌شناسند.

## الفَرَزْدَقِيُّ

الْفَرَزْدَقِيُّ مِنْ شُعْرَاءِ الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ. وُلِدَ فِي مَنطِقَةِ الْكُوَيْتِ الْحَالِيَةِ<sup>۳۷</sup> عَامَ ثَلَاثَةِ وَ عِشْرِينَ بَعْدَ الْهِجْرَةِ، وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةِ. فرزدق از شاعران روزگار اموی است. او در منطقه‌ای در کویت کنونی (فعلی) به سال ۲۳ هجری متولد شد، و در بصره زیست.

فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ جَاءَ بِهِ أَبُوهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَسَأَلَهُ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ وَلَدِهِ؛ فَقَالَ: «هَذَا ابْنِي يَكَادُ يَكُونُ شَاعِرًا عَظِيمًا».

روزی از روزها پدرش او را نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام آورد، و امام از او دربارهٔ پسرش پرسید؛ و او گفت: این پسر من است نزدیک است که شاعری بزرگ شود.

فَقَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِوَالِدِهِ: «عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ».

پس امام درود بر او باد به پدرش گفت: به وی قرآن بیاموز.

فَعَلَّمَهُ الْقُرْآنَ تَعْلِيمًا؛ ثُمَّ رَحَلَ<sup>۳۸</sup> الْفَرَزْدَقِيُّ إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ بِالشَّامِ، وَ مَدَّحَهُمْ وَ نَالَ جَوَائِزَهُمْ.

پس (پدر فرزدق) به او قرآن را قطعاً آموخت (یاد داد)؛ سپس نزد خلفای بنی امیه در شام رفت، و آن‌ها را مدح کرد و جوایزشان را بدست آورد.

كَانَ الْفَرَزْدَقِيُّ مُحِبًّا لِأَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ وَ كَانَ يَسْتُرُ حَبَّةَ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ؛ وَلَكِنَّهُ جَهَرَ بِهِ لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي أَيَّامِ أَبِيهِ.

فرزدق دوستدار اهل بیت درود بر آنها باد بود؛ و دوستی‌اش را نزد خلفای بنی امیه پنهان می‌کرد؛ ولی وقتی هشام بن عبد الملک در روزگار پدرش به حج رفت، آن را آشکار کرد.

فَطَافَ هِشَامُ وَ لَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجَرِ لَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَسْتَلِمَهُ لِكَثْرَةِ الْإِزْدِحَامِ، فَنُصِبَ<sup>۳۹</sup> لَهُ مِنْبَرٌ وَ جَلَسَ عَلَيْهِ جُلُوسَ الْأُمَرَاءِ يَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ كِبَارِ<sup>۴۰</sup> أَهْلِ الشَّامِ<sup>۴۱</sup>.

<sup>۳۶</sup> ناشناخته شمردی

<sup>۳۷</sup> حَالِيًا / حَالِيًا: فِي الْوَقْتِ الْحَالِي، الْآنَ

<sup>۳۸</sup> رَحَلَ: - عَنِ الْمَكَانِ: اِزْ أُنْ جَاي رَفْتْ / - اِلَى الْمَكَانِ: بِهْ اُنْ جَاي دَرَامْدْ / - الْبِلَادَ: دَر كُشُورِ بِهْ مَسَافَرْتِ پَرْدَاخْتِ وَ اِزْ جَائِي بِهْ جَائِي دِيْگَرِ رَفْتِ

<sup>۳۹</sup> نَصَبَ: نَصَبَ كَرْدْ (مَتَعَدِي، مَعْلُوم) - نَصَبَ: نَصَبَ شَدْ (مَتَعَدِي، مَجْهُول)

پس هشام طواف کرد و وقتی به حجرالاسود رسید، نتوانست که آن را بخاطر شلوغی زیاد (کثرت و ازدحام جمعیت) مسح کند. پس منبری برایش نصب شد، همچون فرمانروایان روی آن نشست (جلوس نمود) درحالی که به مردم می‌نگریست و گروهی از بزرگان اهل شام همراهش بودند.

فَبَيْنَمَا يَنْظُرُ إِلَى الْحَجَّاجِ، إِذْ جَاءَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ طَوَافَ الْأَعْظَمِ، فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجَرِ، ذَهَبَ النَّاسُ جَانِبًا، فَاسْتَلَمَهُ اسْتِلَامًا سَهْلًا.

پس در حالی که به حاجیان می‌نگریست، ناگهان زین العابدین (امام سجاد) درود بر او باد آمد، و خانه [خدا] را همچون بزرگان طواف کرد، و هنگامی که به حجرالاسود رسید، مردم به کناری رفتند، و [او] به آسانی آن را مسح کرد.

فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ: مَرَدِي مِنْ أَهْلِ شَامٍ كَفْتِ:

«مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ سَمَحَ النَّاسَ لَهُ بِاسْتِلَامِ الْحَجَرِ!؟»

«این کیست که مردم به او اجازه دادند که حجرالاسود را مسح کند؟!»

خَافَ هِشَامٌ مِنْ أَنْ يَعْرِفَهُ أَهْلُ الشَّامِ وَيَرْغَبُوا فِيهِ رَغْبَةَ الْمُحِبِّينَ؛ فَقَالَ: «لَا أَعْرِفُهُ».

هشام ترسید که اهل شام او را بشناسند و به او همچون محبان (عاشقان) علاقه‌مند شوند (تمایل و رغبت پیدا کنند). پس گفت: «ای مرد، او را نمی‌شناسم.»

وَ كَانَ الْفَرَزْدَقُ حَاضِرًا. وَ فَرَزْدَقٌ حَاضِرٌ بُوَد.

فَقَالَ الْفَرَزْدَقُ: «أَنَا أَعْرِفُهُ مَعْرِفَةً جَيِّدَةً.» پس فرزدق گفت: «من او را خوب می‌شناسم.»

ثُمَّ أَنْشَدَ هَذِهِ الْقَصِيدَةَ إِنْشَادًا رَائِعًا<sup>۴۰</sup>: سپس این قصیده را به زیبایی سرود:

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَطَائِتَهُ  
وَ الْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَ الْجَلُّ وَ الْحَرَمُ

هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ  
هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرِ الْعَلَمِ

وَ لَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ  
الْعَرَبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرَتْ وَ الْعَجَمُ

این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می‌شناسد. و خانه [خدا] و بیرون و محدوده احرام، او را می‌شناسند.

این فرزند بهترین همه بندگان خداست. این پرهیزگار پاک پاکیزه بزرگ قوم است.

و این گفته تو که «این کیست؟» زیان رساننده بدو نیست. عرب و غیر عرب کسی را که تو ناشناخته شمردی، می‌شناسند.

<sup>۴۰</sup> کبار ≠ صغار مفردشان کبیر ≠ صغیر / اکبر جمعه اکابر

<sup>۴۱</sup> الشام شامل چهار کشور کنونی: سوریه، لبنان، اردن و فلسطین اشغالی می‌شود.

<sup>۴۲</sup> رافع: عالی، استثنایی، زیبا، باشکوه، جالب، با عظمت، شکوهمند، شگرف

## ☆ المصجم ☆ برگرد

اَلْعَلَمُ: بزرگ‌تر قوم، پرچم اَلْكَبَارُ: بزرگان «مفرد: اَلْكَبِيرُ» اَلصَّغَارُ ≠ مَدَحٌ -: ستود نَصَبٌ -: برپا کرد، نصب کرد اَلنَّقِيُّ: پاک و خالص اَلْوَطْأَةُ: جای پا، گام	اَلْحَلُّ: بیرون احرام رَحَلٌ -: کوچ کرد رَغَبٌ فِيهِ -: به آن علاقه‌مند شد اَلضَّائِرُ: زیان رساننده طَافَ -: طواف کرد (مضارع: يَطُوفُ) اَلْعَرَبُ: عرب	اِذْ جَاءَ: ناگهان آمد اسْتَكَمَ اَلْحَجَرَ: سنگ را مسح کرد اَنْزَكَرَ: ناشناخته شمرد اَلْبَطْحَاءُ: دشت مگه بَيْنَمَا: در حالی که اَلتَّقِيُّ: پرهیزگار جَهَرَ بِ-: آشکار کرد
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

## 📖 حَوْلَ النَّصِّ برگرد

كَمْ اُكْتُبَ جَوَابًا قَصِيرًا، حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- كَيْفَ كَانَ حُبُّ الْفَرَزْدَقِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةٍ؟ وَ كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَسْتَرِحُّ بِهِ

دوستی فرزددق به اهل بیت درود بر آنها باد نزد خلفای بنی‌امیه چگونه بود؟ - فرزددق دوستی خود را پنهان می‌کرد.

۲- مَنْ جَاءَ بِالْفَرَزْدَقِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟ - أَبُوهُ

چه کسی فرزددق را نزد امیر مومنان آورد؟ - پدرش

۳- مَتَى جَهَرَ الْفَرَزْدَقُ بِحُبِّهِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؟ - لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ

فرزددق کی دوستی و محبتش را به اهل بیت درود بر آنها باد را آشکار کرد؟ - وقتی هشام بن عبد الملک به حج رفت.

۴- أَيْنَ وُلِدَ الْفَرَزْدَقُ؟ وَ أَيْنَ عَاشَ؟ - وُلِدَ فِي مَنطِقَةِ الْكُوَيْتِ، وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةِ.

فرزددق کجا متولد شد؟ و کجا زیست؟ - در منطقه‌ای در کویت متولد شد، و در بصره زیست.

۵- فِي أَيِّ عَصْرِ كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَعِيشُ؟ - فِي الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ.

فرزددق در کدام دوره و عصری زندگی می‌کرد؟ - در دوره اموی

۶- إِلَى مَنْ رَحَلَ الْفَرَزْدَقُ بِالشَّامِ؟ - إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةٍ

فرزددق نزد چه کسی در شام رفت؟ - نزد خلفای بنی‌امیه

## بازگردانید

### المفعول المطلق

به ترجمه چهار جمله زیر دقت کنید.

- ۱- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ.
  - ۲- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا.
  - ۳- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا صَادِقًا.
  - ۴- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ.
- از خدا آمرزش خواستم.  
از خدا بی گمان آمرزش خواستم.  
از خدا صادقانه آمرزش خواستم.  
از خدا مانند درستکاران آمرزش خواستم.

- چه رابطه ای میان دو کلمه «اسْتَغْفَرْتُ» و «اسْتِغْفَارًا» در جملات بالا وجود دارد؟ فعل - اسم مصدر
- مصدر «استغفار» در جمله دوم، سوم و چهارم چه مفهومی را به جمله ها افزوده است؟ برای تاکید
- نقش کلمه «استغفار» در جملات دوم، سوم و چهارم «مفعول مطلق» است.

- این مصدر در جمله دوم بر انجام فعل «اسْتَغْفَرْتُ» تاکید کرده است.
- به مصدر «استغفار» در جمله دوم «مفعول مطلق تأکیدی» گفته می شود و در ترجمه فارسی آن از قیدهای تأکیدی مانند: «بی گمان»، «حتماً» و «قطعاً» استفاده می کنیم.<sup>۴۳</sup>

### اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا.

مفعول مطلق تأکیدی

- دو کلمه «صَادِقًا» و «الصَّالِحِينَ» در جملات سوم و چهارم چه نقشی دارند؟
- گاهی «مفعول مطلق» به کمک کلمه بعد از خودش که صفت یا مضاف الیه است، نوع انجام گرفتن فعل را بیان می کند؛ مانند «استغفار» در جمله سوم و چهارم، که به آن «مفعول مطلق نوعی» گفته می شود.

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ. اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا صَادِقًا.

مفعول مطلق نوعی

صفت

مفعول مطلق نوعی

مضاف الیه

- در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که مضاف واقع شده است) از قید «مانند» استفاده می کنیم؛ مثال:  
اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ. مانند درستکاران از خدا آمرزش خواستم.
- در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که موصوف واقع شده است) می توانیم صفت را به صورت قید ترجمه کنیم و نیازی به ترجمه مفعول مطلق نیست؛<sup>۱</sup> مثال:

تَجْتَهِدُ الْأُمُّ لِتَرْبِيَةِ أَوْلَادِهَا اجْتِهَادًا بِالْغَا. مادر برای تربیت فرزندانش بسیار تلاش می کند.

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا صَادِقًا. از خدا صادقانه آمرزش خواستم.

<sup>۴۳</sup> دقت کنید: در ترجمه فارسی «مفعول مطلق تأکیدی» از قیدهای تأکیدی مانند: «بی گمان»، «حتماً» و «قطعاً» کنار فعل استفاده می کنیم.

مفعول مطلق مصدری از فعلِ جمله است.

مفعول مطلق دو نوع است: تأکیدی و نوعی.

■ مفعول مطلق تأکیدی، مصدری از فعلِ جمله است که بر انجام فعل تأکید می‌کند و صفت یا مضافٌ الیه ندارد.

■ مفعول مطلق نوعی مصدری از فعلِ جمله است که نوع و چگونگی انجام فعل را بیان می‌کند و صفت یا مضافٌ الیه دارد.

۱- ترجمه هنر و ذوق در کنار توانمندی های گوناگون زبانی است و ترجمه صحیح به سیاق عبارت و نکات بسیاری بستگی دارد. آنچه در کتاب در زمینه ترجمه می‌آید، فقط یک راهنمایی است.

در کتاب عربی پایه دهم با مصدرهایی با قاعده، بر این وزن‌ها آشنا شدید:

افْتَعَالَ، اسْتَفْعَلَ، انْفَعَلَ، اِفْعَالَ، تَفَعَّلَ، تَفَاعَلَ، مَفَاعَلَةٌ؛ مثال:

باب	ماضی	مضارع	مصدر
تفعیل	عَلِمَ	يَعْلَمُ	تَعْلِيمٌ
تَفَعَّلَ	تَقَدَّمَ	يَتَقَدَّمُ	تَقَدُّمٌ
تَفَاعَلَ	تَعَارَفَ	يَتَعَارَفُ	تَعَارُفٌ
مَفَاعَلَةٌ	سَاعَدَ	يُسَاعِدُ	مُسَاعَدَةٌ

باب	ماضی	مضارع	مصدر
افْتَعَالَ	اِفْتَخَرَ	يَفْتَخِرُ	اِفْتِخَارٌ
اسْتَفْعَلَ	اسْتَخْدَمَ	يَسْتَخْدِمُ	اسْتِخْدَامٌ
انْفَعَلَ	انْسَحَبَ	يَنْسَحِبُ	انْسِحَابٌ
اِفْعَالَ	أَرْسَلَ	يُرْسِلُ	إِرْسَالٌ

اکنون با چند مصدر که در هشت گروه یاد شده نیستند و بی قاعده‌اند<sup>۴۴</sup>، آشنا شوید:

ماضی	مضارع	مصدر
جَلَسَ	يَجْلِسُ	جُلُوسٌ
خَرَجَ	يَخْرُجُ	خُرُوجٌ
طَافَ	يَطُوفُ	طَوَافٌ
نَامَ	يَنَامُ	نَوْمٌ
عَاشَ	يَعِيشُ	عَيْشٌ

ماضی	مضارع	مصدر
صَبَرَ	يَصْبِرُ	صَبْرٌ
ذَكَرَ	يَذْكُرُ	ذِكْرٌ
عَرَفَ	يَعْرِفُ	مَعْرِفَةٌ
رَغِبَ	يَرْغَبُ	رَغْبَةٌ
فَتَحَ	يَفْتَحُ	فَتْحٌ

از آنجا که «مفعول مطلق» مصدری از فعلِ جمله است؛ بنابراین آشنایی با مصدرهای یاد شده لازم است.

<sup>۴۴</sup> مصدرهای ثلاثی مجرد بی‌قاعده‌اند. در اصطلاح گفته می‌شود این مصدرها «سماعی» اند؛ یعنی شنیداری‌اند و باید از قبل شنیده شده باشند؛ با مراجعه به معجم و کتب عربی قابل دریافت هستند.

**کهاختز نفسک: انتخب الترجمة الصحيحة، ثم عين المفعول المطلق، و اذكر نوعه.**

- ۱- ﴿فَصَبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا﴾ المعارج: ۵  
الف. قطعاً شکیبایی کن.   
ب. به زیبایی صبر کن.
- ۲- ﴿... اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾ الأحزاب: ۴۱  
الف. خدا را همیشه یاد کنید.   
ب. خدا را بسیار یاد کنید.
- ۳- ﴿كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ النساء: ۱۶۴  
الف. خدا با موسی قطعاً سخن گفت.   
ب. خدا با موسی سخنی گفت.
- ۴- ﴿وَ نَزَّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا﴾ الفرقان: ۲۵  
الف. و مانند ملائک فرود آمدند.   
ب. و فرشتگان قطعاً فرود آورده شدند.

**کها التمارین برگرد****● التمرین الأول: عين العبارة الفارسية القريبة من العبارة العربية في المعنى.**

- ۱- لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
- ۲- إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتَهُ وَإِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّيْمَ تَمَرَدًا. الْمُتَنَبِّي
- ۳- أَلْعَاقِلُ يَبْنِي بَيْتَهُ عَلَى الصَّخْرِ وَالْجَاهِلُ يَبْنِيهِ عَلَى الرَّمْلِ. مَثَلٌ
- ۳- ادَّعَى الثَّعْلَبُ شَيْئًا وَ طَلَبَ قِيلَ هَلْ مِنْ شَاهِدٍ قَالَ الدُّنْبُ مَثَلٌ
- ۴- مَنْ سَعَى رَعَى، وَ مَنْ لَزِمَ الْمَنَامَ رَأَى الْأَحْلَامَ. مَثَلٌ
- ۵- إِذَا أَرَادَ اللَّهُ هَلَاكَ النَّمْلَةِ، أَنْبَتَ لَهَا جَنَاحَيْنِ. مَثَلٌ
- ۶- مَدَّ رَجُلٌ عَلَى قَدْرِ كِسَائِكَ. مَثَلٌ
- ۷- عِنْدَ الشَّدَائِدِ يَعْرِفُ الْإِخْوَانُ. مَثَلٌ

- دوست آن باشد که گیرد دست دوست **8** در پریشان حالی و درماندگی سعدی
- چو با سفله گویی به لطف و خوشی **2** فزون گرددش کبر و گردن کشی سعدی
- آن نشنیدی که حکیمی چه گفت؟ **6** مور همان به که نباشد پَرش سعدی
- به جویی که یک روز بگذشت آب نسازد خردمند ازو جای خواب فردوسی **3**
- هر آن چیز کانت نیاید پسند **1** تن دوست و دشمن بدان در مبند فردوسی

- 4 ز روباهی پرسیدند احوال ز معروفان گواهِش بود دنبال عطار
- 5 هر که رود چَرَد و هر که خُسبَد خواب بیند. انوشیروان
- 7 پایت را به اندازه گلیمت دراز کن. مثل فارسی

- ۱- اللَّيْمُ: فرومایه ۲- مَمْرَدٌ: نافرمانی کرد ۳- الرَّمْلُ: شن ۴- ادَّعى: ادعا کرد ۵- رعى: چرید
- ۶- لَزِمَ الْمَنَامَ: خوابید (لَزِمَهُ: بدو آویخت و رهايش نکرد + الْمَنَامَ: خواب) ۷- الْأَحْلَامُ: رؤیایها «مفرد: الْحَلْمُ»
- ۸- أُنبِتَ: رویانید ۹- مَدَّ: دراز کن (ماضی: مَدَّ / مضارع: يَمُدُّ) ۱۰- الْكِسَاءُ: جامه
- ۱۱- الشَّدَائِدُ: سختی‌ها «مفرد: الشَّدِيدَةُ»

- ۱- لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ  
کسی از شما ایمان نمی‌آورد تا اینکه آنچه برای خودش دوست دارد، برای برادرش دوست بدارد.  
هر آن چیز کانت نیاید پسند تن دوست و دشمن بدان در مبند فردوسی
- ۲- إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتْهُ وَ إِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّيْمَ تَمَرَّدَا. الْمُتَنَبِّي  
اگر شخص کریم و بخشنده را گرامی بداری، صاحب او می‌شوی و اگر شخص فرومایه را گرامی بداری، نافرمانی می‌کند.  
چو با سفله گویی به لطف و خوشی فزون گرددش کبر و گردن کشی سعدی
- ۳- أَلْعَاقِلُ يَبْنِي بَيْتَهُ عَلَى الصَّخْرِ وَالْجَاهِلُ يَبْنِيهِ عَلَى الرَّمْلِ. مَثَلٌ  
عاقل خانه‌اش را روی صخره و نادان خانه‌اش را روی شن می‌سازد.  
به جویی که یک روز بگذشت آب نسازد خردمند ازو جای خواب فردوسی
- ۴- ادَّعى الثَّعْلَبُ شَيْئًا وَ طَلَبَ قِيلَ هَلْ مِنْ شَاهِدٍ قَالَ الدَّبُّ مَثَلٌ  
روباهِ چیزی را ادعا کرد و خواست؛ گفته شد: آیا شاهدی داری؟ گفت: دُم  
ز روباهی پرسیدند احوال ز معروفان گواهِش بود دنبال عطار
- ۵- مَنْ سَعَى رَعَى، وَ مَنْ لَزِمَ الْمَنَامَ رَأَى الْأَحْلَامَ. مَثَلٌ  
هر کس برود می‌چرد و هر کس بخوابد رویاها می‌بیند.  
هر که رود چَرَد و هر که خُسبَد خواب بیند. انوشیروان
- ۶- إِذَا أَرَادَ اللَّهُ هَلَاكَ النَّمْلَةِ، أَنْبَتَ لَهَا جَنَاحَيْنِ. مَثَلٌ  
هرگاه خدا مرگ مورچه را بخواهد، برایش دو بال می‌رویاند.  
آن نشنیدی که حکیمی چه گفت؟ مور همان به که نباشد پَرش سعدی
- ۷- مَدَّ رَجُلٌكَ عَلَى قَدْرِ كِسَائِكَ. مَثَلٌ  
پایت را به اندازه جامه‌ات، دراز کن.  
پایت را به اندازه گلیمت دراز کن. مثل فارسی
- ۸- عِنْدَ الشَّدَائِدِ يُعْرَفُ الْإِخْوَانُ. مَثَلٌ  
دوستان هنگام سختی‌ها شناخته می‌شوند.  
دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی سعدی

## ● التمرین الثانی: برگرد

أ. عین اسم الفاعل و اسم المبالغة و اسم التفضیل فی الحدیثین التالیین.

ب. اکتب المَحَلَّ الإعرابی لهما تحته خط.

۱- إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَ لَا يَنْبُتُ فِي الصِّفَا فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمَرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَ لَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَّاضِعَ آتَةَ الْعَقْلِ وَ جَعَلَ التَّكَبَّرَ مِنْ آتَةِ الْجَهْلِ. (تَحْفُ الْعُقُولِ، ص ۳۹۶) الْإِمَامُ مُوسَى الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَعَلَ صِرَّ

کشت در دشت می‌روید، و بر تخته‌سنگ نمی‌روید و همچنین حکمت، در دل فروتن ماندگار می‌شود و در دل خودبزرگ‌بین ستمگر ماندگار نمی‌شود؛ زیرا خدا فروتنی را ابزار خرد و خودبزرگ‌بینی را ابزار نادانی قرار داده است.

۲- مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ؛ وَ مَعْلَمٌ نَفْسِهِ وَ مَوْدَّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مَعْلَمِ النَّاسِ وَ مَوْدَّبِهِمْ. مِنْهَاجِ الْبِرَاعَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ (خوبی) ج ۲۱، ص ۱۰۷

هر کس خودش را برای مردم پیشوا قرار دهد، باید پیش از آموزش دیگری، آموزش خودش را آغاز کند و باید ادب‌آموزی‌اش پیش از زبانش با کردارش باشد؛ و آموزگار و ادب‌آموزنده خویشتن از آموزگار و ادب‌آموزنده مردمان در گرامی‌داشت شایسته‌تر است.

◆ أ. اسم الفاعل: (المتواضع، المتكبر، معلم، مؤدب) / اسم المبالغة: (الجبّار) / اسم التفضيل: (أحق)

◆ ب. السهل: مجرور به حرف جرّ / الحكمة: مبتدا / الجبار: صفت / التواضع: مفعول / الجهل: مضاف اليه

نفس: مفعول / للناس: جارّ و مجرور / نفس: مضاف اليه / معلم: مبتدا / أحق: خبر / الإجلال: مجرور به حرف جرّ / الناس: مضاف اليه

## ● التمرین الثالث: عین الجواب الصحیح؛ ثمّ ترجمه. برگرد

۱- مضارع تَدَكَّرَ (به یاد آورد):	يَدَكَّرُ ●	يَذَكِّرُ ○	يَذْكُرُ ○	به یاد می‌آورد
۲- مصدر عَلَّمَ (یاد داد):	عَلَّمَ ○	تَعَلَّمَ ●	تَعَلَّمَ ○	یاد دادن.....
۳- ماضی مُجَالَسَةَ (همنشینی کردن):	جَلَسَ ○	أَجْلَسَ ○	جَالَسَ ●	همنشینی کرد.
۴- مصدر انْقَطَعَ (بریده شد):	تَقَطَّعَ ○	انْقَطَعَ ●	تَقَطَّعَ ○	بریده شدن.....
۵- امر تَقَرَّبَ (نزدیک شد):	تَقَرَّبَ ●	قَرَّبَ ○	اقْتَرَبَ ○	نزدیک شو.....
۶- مضارع تَقَاعَدَ (بازنشست شد):	يَقْعُدُ ○	يَتَقَاعَدُ ●	يَقْتَعِدُ ○	بازنشست می‌شود
۷- امر تَمَنَّعَ (خودداری می‌کند):	امْنَعُ ○	مانع ○	امْتَنَعُ ●	خودداری کن.....
۸- ماضی يَسْتَخْرِجُ (خارج می‌کند):	أَخْرَجَ ○	تَخَرَّجَ ○	اسْتَخْرَجَ ●	خارج کرد.....
۹- وزن اسْتَمَعَ:	اسْتَعَلَّ ●	اسْتَفْعَلَ ○	انْفَعَلَ ○	حروف اصلی: س. م. ع
۱۰- وزن انْتَهَرَ:	انْتَعَلَ ●	انْفَعَلَ ○	اسْتَفْعَلَ ○	حروف اصلی: ن. ظ. ر



## ● التمرین الرابع: عین کلمة مناسبة للفراغ. برگرد

- ۱- الْحَجَّاجُ ..... مَرَّاتٍ حَوْلَ بَيْتِ اللَّهِ لِأداءِ مَناسِكَ الْحَجِّ.  
 يَطْرُقُونَ  يَطْرُدُونَ  يَطْبَخُونَ  يَطُوفُونَ  
 حاجیان بارها دور خانه خدا برای به جا آوردن مناسک حج (طواف می کند).
- ۲- لَوْ لَا الشَّرْطِي لَأَشْتَدَّ ..... أَمَامَ الْمَلْعَبِ الرِّيَاضِي.  
 الْأَزْدِحَامُ  الزَّبْدَةُ  الزَّلْزَلَةُ  الزَّيْتُ  
 اگر پلیس نبود (شلوخی) روبه روی ورزشگاه شدت می گرفت.
- ۳- ..... كُنْتُ أَمْشِي، رَأَيْتُ حَادِثًا فِي سَاحَةِ الْمَدِينَةِ.  
 عِنْدَ  جَانِبًا  بَيْنَمَا  بَيْنَ  
 (در حالی که) داشتم راه می رفتم، حادثه ای را در میدان شهر دیدم.
- ۴- رَفَعَتِ الْفَائِزَةُ الْأُولَى فِي الْمُبَارَاةِ ..... إِيْرَانِ.  
 عُشْبٍ  عَلَمٍ  عَرَبِيَّةٍ  عَبَاءَةٍ  
 برنده نخست در مسابقه، (پرچم) ایران را برافراشت یا بلند کرد.
- ۵- الْحَاجُّ ..... الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ بِالْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ.  
 اسْتَعَانَ  اسْتَمَعَ  اسْتَطَاعَ  اسْتَلَمَ  
 حاجی حجر الاسود در کعبه شریف را (مسح کرد).

## ● التمرین الخامس: للترجمة. برگرد

- (هَلْ تَعْلَمُ ... ؟) آیا می دانی؟
- ۱- ... الْمَغُولُ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَهْجُمُوا عَلَى الصِّينِ هُجُومًا قَاسِيًا عَلَى رَعْمِ بِنَاءِ سُوْرٍ عَظِيمٍ حَوْلِهَا؟!  
 مغولها با وجود ساختن دیواری بزرگ دور چین توانستند به آن حمله سختی کنند؟!
- ۲- ... تَلَفَّظَ «گ» وَ «چ» وَ «ژ» مَوْجُودٌ فِي الْأَلْهَجَاتِ الْعَرَبِيَّةِ الدَّارِجَةِ ٢ كَثِيرًا؟!  
 تلفظ «گ» و «چ» و «ژ» در لهجه های عامیانه عربی بسیار زیاد وجود دارد؟!
- ۳- ... الْحَوْتُ يُصَادُ لِإِسْتِخْرَاجِ الزَّيْتِ مِنْ كَبِدِهِ لِصِنَاعَةِ مَوَادِّ التَّجْمِيلِ ٣؟!  
 نهنگ برای درآوردن روغن را از جگرش (کبدش) برای ساخت مواد آرایشی صید می شود؟!
- ۴- ... الْخُفَّاشُ هُوَ الْحَيَوَانُ اللَّبُونُ الْوَحِيدُ الَّذِي يَقْدِرُ عَلَى الطَّيْرَانِ ٤؟!  
 خفّاش تنها جاندار پستانداری است که می تواند پرواز کند؟! (قادر به پرواز است)
- ۵- ... عَدَدَ النَّمْلِ فِي الْعَالَمِ يَفُوقُ عَدَدَ الْبَشَرِ بِمِليُونِ مَرَّةٍ تَقْرِيْبًا ٥؟!  
 تعداد مورچگان در جهان نزدیک به یک میلیون بار بیشتر از تعداد آدمیان است؟!

۶- ... طیسفون اَلْوَأَقِعَةَ قُرْبَ بَغْدَادِ كَانَتْ عَاصِمَةً ۵ السَّاسَانِيْنَ؟!

تیسفون واقع در نزدیکی بغداد، پایتخت ساسانیان بود؟!

۷- ... حَجَمَ دُبُّ الْبَانِدَا ۶ عِنْدَ الْوِلَادَةِ أَصْغَرَ مِنَ الْقَارِ؟!

اندازه خرس پاندا هنگام ولادت کوچکتر از موش است؟!

۸- ... الزَّرَافَةُ بِكَمَاءٍ لَيْسَتْ ۷ لَهَا أَحْبَابٌ صَوْتِيَّةٌ ۷؟!

زرافه، لال است و تارهای صوتی ندارد؟!

۹- ... وَرَقَّةُ الزَّيْتُونِ رَمْزٌ ۸ السَّلَامِ؟!

برگ زیتون نماد صلح است؟!

- .....
- |                                                                         |                                            |                                       |
|-------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------|---------------------------------------|
| ۱- السُّور: دیوار                                                       | ۲- الدَّارِجَةُ: عامیانه                   | ۳- مَوَادُّ التَّجْمِيلِ: مواد آرایشی |
| ۴- الطَّيْرَان: پرواز، پرواز کردن                                       | ۵- الْعَاصِمَةُ: پایتخت «جمع: الْعَوَاصِم» | ۶- دُبُّ الْبَانِدَا: خرس پاندا       |
| ۷- الْأَحْبَابُ الصَّوْتِيَّةُ: تارهای صوتی «الأحبال: جمع/ الحبل: مفرد» | ۸- الرَّمْزُ: نماد، سمبل «جمع: الرموز»     |                                       |

### ● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطًّا. بَرِّدْ

#### السَّمَكُ الْمَدْفُونُ

يُوجَدُ نَوْعٌ مِنَ السَّمَكِ فِي إِفْرِيقِيَا يَسْتَرُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْجَفَافِ ۱ فِي غِلَافٍ ۲ مِنَ الْمَوَادِّ الْمُخَاطِيَّةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ قَمِهِ، وَ يَدْفِنُ نَفْسَهُ تَحْتَ الطِّينِ، ثُمَّ يَنَامُ نَوْمًا عَمِيقًا أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ، وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْمَاءِ وَ الطَّعَامِ وَ الْهَوَاءِ لِاحْتِيَاجِ الْأَحْيَاءِ؛ وَ يَعِيشُ دَاخِلَ حُفْرَةٍ صَغِيرَةٍ فِي انْتِظَارِ نَزُولِ الْمَطْرِ، حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْغِلَافِ خُرُوجًا عَجِيبًا. أَمَّا الصَّيَّادُونَ الْإِفْرِيقِيُّونَ فَيَدْهَبُونَ إِلَى مَكَانِ اخْتِفَاءِهِ قَبْلَ نَزُولِ الْمَطْرِ وَ يَحْفِرُونَ التُّرَابَ الْجَفَافَ ۳ لِصَيْدِهِ.

- .....
- ۱- الْجَفَافُ: خشکی ۲- الْغِلَافُ: پوشش ۳- الْجَفَافُ: خشک

نوعی ماهی در آفریقا وجود دارد که هنگام خشکسالی (خشکی)، خودش را در پوششی از مواد لزجی (مخاطی) که از دهانش خارج می‌شود، پنهان می‌کند؛ و خودش را زیر گل (خاک رس) دفن می‌کند؛ سپس بیش‌تر از یکسال بطور عمیق می‌خوابد (خوابی ژرف‌ناک فرو می‌رود)، و به آب و خوراک و هوا همچون زندگان نیاز ندارد؛ و داخل گودالی (چاله‌ای) کوچک چشم به راه بارش باران بسر می‌برد (زندگی می‌کند)، تا اینکه از آن پوشش بطور عجیب بیرون بیاید. شکارچیان آفریقایی پیش از بارش باران به جای (محل) پنهان شدن او می‌روند و خاک خشک را برای صید آن می‌کنند (می‌کاوند).

◆ نَفْسٌ: مفعول / نَوْمًا: مفعول مطلق نوعی / سَنَةٍ: مجرور به حرف جر / احْتِيَاجٌ: مفعول مطلق نوعی /

الْمَطْرُ: مضاف الیه / خُرُوجًا: مفعول مطلق نوعی / الصَّيَّادُونَ: فاعل / الْجَفَافُ: صفت

۷۰ نکته: لیست جمله بعد از نکره وصفیه نیست چون بکماء اسم معناست و صفت نمی پذیرد؛ بکماء: خبر دوم است.

● التَّمْرِينُ السَّابِعُ: عَيْنُ الْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ. **برگرد**

۱- ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ الفتح: ۱

بی‌گمان برایت بطور آشکار فتح کردیم.  
فَتْحًا: مفعول مطلق نوعی / مبینا: صفت

۲- ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا﴾ الْإِنشَان: ۲۳

در حقیقت ما قرآن را بر تو به تدریج فرو فرستادیم. فولادوند  
الْقُرْآنَ: مفعول به / تَنْزِيلًا: مفعول مطلق تأکیدی

۳- «لَا فُقْرَ كَالْجَهْلِ وَ لَا مِرَاثَ كَالْأَدَبِ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

هیچ فقری مانند نادانی و هیچ میراثی مانند ادب نیست.  
الْأَدَبِ: مجرور به حرف جر

۴- يَنْقُصُ كُلُّ شَيْءٍ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمَ؛ فَإِنَّهُ يَزِيدُ.

هر چیزی با انفاق کم می‌شود بجز علم؛ زیرا آن زیاد می‌شود.  
كُلُّ: فاعل / بِالْإِنْفَاقِ: جار و مجرور / الْعِلْمَ: مستثنی

۵- يَعِيشُ الْبَخِيلُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَ يَحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ مُحَاسَبَةَ الْأَغْنِيَاءِ.

فرد خسیس در دنیا مانند فقیران زندگی می‌کند و در آخرت مانند ثروتمندان محاسبه می‌شود.  
الْبَخِيلُ: فاعل / عَيْشَ: مفعول مطلق نوعی / الْفُقَرَاءِ: مضافٌ الیه / مُحَاسَبَةَ: مفعول مطلق نوعی / الْأَغْنِيَاءِ: مضاف الیه

● التَّمْرِينُ الثَّامِنُ: عَيْنُ الْمُتْرَادِفِ وَ الْمُتَضَادِّ. (= ≠) **برگرد**

کلمات	ترجمه	کلمات	ترجمه
۱- سُهولة ≠ صعوبة	آسانی ≠ سختی	۹- كِسَاءٌ ≠ لِبَاسٌ	لباس، جامه
۲- اخْتِفَاءٌ ≠ ظُهُورٌ	پنهان شدن ≠ آشکار شدن	۱۰- حَيَاةٌ ≠ عَيْشٌ	جان، زندگی
۳- اسْتِطَاعَةٌ ≠ قَدْرٌ	توانست	۱۱- سَلَامٌ ≠ صُلْحٌ	صلح، سلامتی
۴- وَاثِقٌ ≠ مُطْمَئِنٌّ	مطمئن	۱۲- بُنْيَانٌ ≠ بِنَاءٌ	ساختمان
۵- قَرِحٌ ≠ مَسْرُورٌ	شادی	۱۳- رَخِصٌ ≠ غَلَا	ارزان شد ≠ گران شد
۶- نَزُولٌ ≠ صُعُودٌ	فرود آمدن ≠ بالا رفتن	۱۴- أَعَانَ ≠ نَصَرَ	یاری کرد
۷- طَعَامٌ	خوراک	۱۵- سَهْرٌ ≠ نَامٌ	شب را نخوابید و بیدار ماند ≠ خوابید
۸- ضَاقٌ ≠ اتَّسَعَ	تنگ شد ≠ فراخ شد	۱۶- دَارٌ ≠ بَيْتٌ	خانه

ملتسم دعای خیر شما: خوشخو